



۸

گنہ

۲۸ کال - ۱۳۴۷۵ دغرب لومری نیتہ

# دسری میاشتی مخصوصه هفته

دوالاحضرت شهزاده احمد شاه  
په وینا د میزان په ۲۴ نیټه  
کښی پرانستله شوه :

دسری میاشتی د مخصوصی  
هفتی دلما نخلو دپاره هرکال دهیواد  
دمرکز او ولایاتو دعرفانی مو سسو  
لخوا محافل جوړیږی چه مقصد یی  
ددغی عام المنفعه موسسی دهدفونو  
اود هغی اهمیت ښودل او دخوارانو  
او نیاز مندانو دمرستی لپاره دگرانو  
وطنوالو تشویقول دی .

رادیو افغانستان هم ددغی هفتی  
دلمانخلو په غرض په دغه هفتی  
کښی هره شپه د نیمساعته پروگرام  
په وړاندی کولو سره دخینو وزیرانو  
دبیانیو دخپرولو په ترڅ کښی د  
افغانی سری میاشتی دټولنی د  
فعالیتونو او دهغو راپور تازونویوه  
برخه چه پدغه مناسبت یی دخینو  
محافلو څخه لاسته راوړی ووگرانو  
اوریدو نکو ته وړاندی کړل .

دسری میاشتی دبشری هد ف  
دپاره خدمت کول واقعاً چه په  
دینی لحاظ یو ډیر غوره عبادت او په  
بشری نقطه نظر دوامی افتخار  
گڼنه ده .

په دی پر آشو به او نا قلاړه دنیا  
کښی چه په دسته جمعی صورت



والاحضرت شهزاده احمد شاه دافغانی سری میاشتی  
دجمعیت عالی رئیس .

دبشری افرادودپاره دوژلو اوتباهی خطرناک وسایل منځ ته راو ستل شوی او گردی دنیا دپاروتو د یو  
امبار حالت موندلی دی که ددی خطرناک او تیاره مادی آفت څنک نه بشری ضمیر په معنوی لحاظ  
فعالیت ونه کاندی او دا تیاری روښانه او رڼا نه کاندی او دهرډول شخصی او طبقاتی غرض او  
هدف نه بهر دامن سلا متی د پاره ایثار او فدا کاری ونه کاندی نو داگونو کلونو په موده کښی دبشری  
عالم دامننی پانگه او سرما په به دضیاع دیو قطعی خطر سره لاس په گریوان شی .

سره میاشت دجنک په آتشین دوزخ کښی او داور په باران کښی  
دنجات او فلاح یوه رڼا ده چه په تنگو د رو . او ږ دو شیلو  
انتهایی اسفناک حالت کی مرسته کوی وږو ترو او بر بندو انسا نانو  
سره دبیچارگی او بیوزلی په انتهایی اسفناک حالت مرسته کوی .

## روی جلد

مقدسه مخفی - ممتله با استعداد

پرو گرامهای هنری رادیو افغانستان

زړه ئی مه بوله تورکاني دصحرا دی  
په لیدو د زخمی زړه چه زخمی نشی



## شماره آینده پښتون ښځه

اما باز هم ، کارکنان مجله ، به قصور خود معترفند و عقیده دارند که این خدمت ناچیز ، رضایت بخش نیست و پښتون ښځه هنوز هم باید راه کمال را بییماید و بشکل بهتر عرض وجود نماید .

این موضوع - از مدتی است که مورد مطالعه واقع گردیده و تمام اطراف و جوانب آن در نظر گرفته شده و اکنون وقت آنست که بمرحله اجرا فرار گیرد و بنا بر آن ، به خوانندگان عزیز و ادب دوست خود وعده میدهیم که پښتون ښځه ، در شماره آینده با چهره زیباتر و جالبتر از همیشه به ایشان تقدیم خواهد شد و این زیبایی و جانب بودن ، نه تنها به چهره آن مربوط بوده ، بلکه از حیث مضمون نیز تحولاتی سودمند در آن پدید خواهد آمد .

برای اجرای این منظور از عده کثیری شاعر و مقاله نویس و هنرمند و صاحب نظر استمداد شده و ایشان نیز دعوت مارا لبیک گفته اند و با ارسال مضامین دلچسپ و متنوع و سودمند ، مارا در راه ایجاد تحول در مجله یاری داده اند که باملاحظه شماره آینده میتوان به ارزش همکاری ایشان تصدیق نمود .

اما از آنجا که پښتون ښځه ، مجله ایست متعلق به همه مردم ، ما لازم میدانیم از همه مردم ، از همه آنانیکه شوق و علاقه به چیز نویسی دارند ، درخواست کنیم که مجله را از خود بدانند و با ارسال مضامین و راهنمایی های خود بر امتنان ما بیفزایند . توفیق خدمت به این آب و خاک را برای همه خواستاریم .

عصر و زمان این کار را ایجاب میکرده و همین توجه به شرایط عصر و زمان ، یکی از مراحل سیر تکاملی است .

مجله پښتون ښځه ، از ابتدای تاسیس آن تا به امروز ، هر سال بنابه سیر تکامل تدریجی خویش ، شکل و هیأتی خاص اختیار نموده و همین تفاوت ها در نوعیت مضامین آن نیز پدید آمده است و اگر کلسیونهای گذشته آنرا به ترتیب از نظر بگذرانیم ، بخوبی واضح میشود که هر تغییر و تبدیلی که در آن صورت گرفته ، قدمی بوده بسوی کمال آن و کوششی بوده برای هم آهنگی آن با شرایط عصر و زمان تا اینکه به شکل فعلی رسیده و در محافل ادب دوستان و هنر شناسان جایی برای خود باز کرده و رضایت عموم را جلب نموده است .

نمیدانم این گفتار حکمت آمیز منسوب به کدام یک از شخصیت های بزرگ بشریت است :

کسی که دوروزش یکسان باشد ، دچار عین شده ، یعنی انسان باید طوری زندگی کند که امروزش از دیروز بهتر و فردایش از امروز نیکوتر باشد .

البته این بهتری و نیکوتری مربوط به امور معنوی است و الا در امور مادی ، انسان هر قدر که پیشرفت کند ، در صورتیکه از لحاظ معنویت غناب مانده باشد ، بجایی نخواهد رسید .

مطلب دیگری که از کلام حکمت آمیز یاد شده استنباط میشود ، اشاره ایست به اینکه زندگی اقتصادی تکامل را دارد و تکامل ، لازمه حیات است .

سیر تکاملی نه تنها به موجودات زنده ، اختصاص دارد ، بلکه اشیاء جامد و بیجان و مصنوعات دست بشر نیز ازین موهبت بهره ور هستند و نگاهی به تغییراتی که در شکل و هیأت هر یک از این اشیاء در طول قرون و اعصار پدید آمده است ، براین حقیقت ، گواهی صادق است . شما به هر یک از نوازم از قبیل خانه ، لباس ، اثاث البیت ، وسایط نقلیه و غیره بنگرید ، متوجه خواهید شد که از شکل و هیأتی که در قدیم داشته است ، بر آمده و شکل دیگری بخود گرفته است ، البته این تغییرات را بشر در آنها به وجود آورده ، اما بدون علت نبوده که دست به تغییرات زده است ، بلکه شرایط

### درین شماره

- هنر در خدمت مردم ...
- جدال کهنه و نو ...
- دپښتو د ملی ادب ...
- هنر تمثیل در افغانستان ...
- زن و شعر ...
- سید جمال الدین افغان ...
- دنیای شاعران ...
- شکست غم ...
- درادبو افغانستان پرو گرا مونه
- مرد نفرین شده ...
- صفحه دوستان و ده ها مطلب
- جالب و خواندنی دیگر ...

# هنری خبرونه



**بنا غلی محمد طاهر اڅکزی**  
د ژورنالیزم لیسانس په دروژنی د لوی  
مدیریت د معلو ماتی پروګرام او نو  
دمدیو په حیث مقرر شویدی .

## د میزان ۲۰ :

د اطلاعاتو او کلتور د وزارت  
معین بنا غلی محمد خالد رو بنیان د  
ننگرهار د اطلاعاتو او کلتور د  
مدیریت د کتا بڅانې ، آژانس  
خپرونو ، حروف چینی او طباعت او  
اداری خانګی وکتلی او د اطلاعاتو  
او کلتور دمدير بنا غلی قتیل سره  
خبری وکړی .

د اطلاعاتو او کلتور د وزارت معین  
دننگرهار د اطلاعاتو او کلتور د  
مدیر په ملګر تیا هدی ته لار او د  
هغه ځای د پخوا نیو آوازو د کیندلو  
بیلی بیلې برخی یی وکتلی .

(پاتی په ۱۳ مخ کبسی)

د سهار نی خپرونی له لاری ګهږی  
خپرونی کوی .

## د میزان ۷ :

د راډیو افغانستان او دکلتور دریاست  
دهنرمندانو یوه ۱۶ کسيزه ډله د  
افغانستان اوشوروی اتحاد دفرهنگی  
همکاری تر پروګرام لاندی دشیرخان  
بندر د لاری څخه شوروی اتحاد ته  
لاړه .

د افغانی هنرمندانو هیات به د  
اطلاعاتو او کلتور د وزارت دکلتور  
د ریاست د مرستیال بناغلی حفیظالله  
خیال په مشرۍ د مسکو ، لیننګراد  
او باکو په ښارو نو کبسی یو لړ  
کانسر تونه اجرا کړی .



**میرمن پروین علی**  
د ژورنالیزم لیسانس په درادیو  
افغانستان د روزنی د لوی مدیریت  
د تربیوی پروګرامونو دمديری په  
حیث مقرر شویده .

## دمیزان اول :

د راډیو افغانستان دکورنی ژوند د  
پروګرام متصدی پیغلی فهیمه حمید  
او د پروګرام د پښتو او دری خانګی  
څلور تنه ممثلان پیغله صایمه  
مقصودی ، پیغله فریده شایان ،  
بناغلو محمد آصف وردك اومحمد امان  
اشکریز د صدارت عظمی د مقام د  
تقدیر وړ ګرځیدلی او یو څه پیسی  
ور بنډل شویدی .

د کورنی ژوند پروګرام چه درادیو  
افغانستان د روزنی د لوی مدیریت  
له تربیوی پروګرامونو څخه دی ،  
د کورنیو دنتویر او دکورنی ژوند  
د سوسی د پراختیا د پاره



فهیمه حمید



آصف وردك

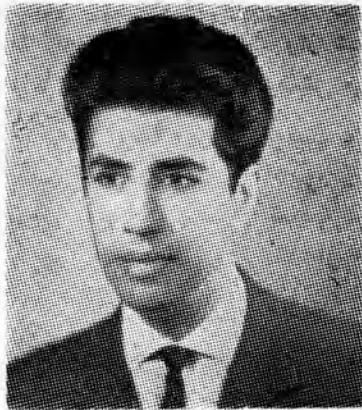
امان اشکریز

صایمه مقصودی

فریده شایان

پښتون بځ

# هنر در خدمت مردم



بناغلی دعاگوی

در شماره گذشته، زیر عنوان فوق، موضوع مهم هنری رابه اقتراح گذاشتیم وهشت سوال مطرح نمودیم که همراه با جوابات یکتن از هنرمندان محترم، به خوانندگان عزیز این مجله تقدیم شد.

اینک پاسخ های رسیده بناغلی مهدی دعاگوی آمرگروپ هنری خیبر ریاست کلتور را مورد اشاعه قرا رمیدهیم. ودرضمن، بازم از هنرمندان محترم وصاحب نظران گرامی-صمیمانه میخواهیم که به این اقتراح هنری ما اشتراک فرموده، هرچه زود تر نظرات صائب خود را در پاسخ سوالهای مطرح شده، بما بفرستند.

«اداره»

**برای احیای هنر، دوام و بقای هنر، ضروریست!**  
**برای هنرمندان - گرانتی ها و امتیازاتی باید موجود باشد!**  
**به فلمهای اغوا کننده و نهایش ننداری های شخصی، باید موقع داده نشود!**

شدند و به این طریق، تدریجاً رو نق بازار داد که البته سهم استاد لطیفی در این میان زیاد وقابل یاد آوری میا شد.

وعلت اینکه وقفه در نمایش ها ایجاد شده است، همانا نبودن وسایل کافی بدسترس هنرمندان است. بطور مثال در زمان استاد لطیفی، پوهنی تیاتر صرف به اختیار هنرمندان بوده وتوجه خاص بعاید درام نبود بلکه محض ایفای خدمات عرفانی وهنری نمایشها دایر میگردد حتی روزهایی را بیاد دارم که با پنج نفر نمایش ادامه یافت. ولی حالا که دولت پول غایب را از نمایش درام توقع دارد و همدوش آن رقیب های سرسختی مثل تیاترهای انفرادی در پهلوی هنرمندان با اینار پوهنی تیاتر، وجود دارد، دیگر چگونه ممکن است که نمایش دایر شود و اگر نمایش دایر هم شود بایسوسیالگی ها و کهنه عرضه کردن ها چه توقعی از بیننده ها در میان خواهد بود؟

آوردن نمایش های زنده و ارزنده هنری را داشته و از عهده این تکلیف بدر می شوند چنانچه وقتی که هنوز اصلا طریق سا ختمان دیکور ومکیاژ و استفاده از لایت را در افغانستان هیچ یک از متصدیان تیاتر نمیدانستند، انجنیر محمد علی رونق در همین پوهنی تیاتر دیکور ومکیاژ و روشنی

## بمسئله اقتراح:

واستفاده از نور را در صحنه بسویه پیشرفته ترین ممالک جهان، میان آورد ومشکل ترین نمایش نامه هارا بموفق ترین وجه تمثیلی وهنری بنمایش گذارد. همچنان بناغلی خیرزاده در طول سه نمایش هنری خود ثابت کرد که دیکور را چگونه باید ساخت و از لایت چگونه باید استفاده کرد وممثل را چسان روئ سن کشید بعد از این نمایش ها که چشم مردم ما به ابتکارات هنری با ز شده بود و پوهنی تیاتر در مقام یک سقوط مواجه بود رژیسوران ودیکور سازان ومکیاژران خارجی استخدام

۱- باحفظ مقامی که مرحوم لطیفی در قسمت درام وتیاتر دارند، وظیفه خود میدانم که مختصری از ذوات محترمیکه در احیا و ایجاد تیاتر خدمات فرا موش ناشدنی انجام داده اند، یادآوری نمایم. خدمات مؤثر تیاتری را استاد بر بننا، بناغلو غوث الدین رسام، محمد ناصر غرغربست مدیر عمومی تبلیغات بناروالی، عبدالرشید جلیا، نشاط ملک خیل، عبدالرحمن بینا، رفیق صادق، بیسد اکبر نادم، وزیر محمد نکمت، محمد علی ذره تا آنجائیکه امکانات ومحدودیت ها اجازه میداد، در سر بر راه ساختن نمایش ها وتمثیل وبمیان آوردن درامها سهم مهم وموثر داشتند. اما اینکه از طریق دیکور ومکیاژ و لباس ودائرتکت ذکری بمیان آور دید بيمورد نیست گفته آید تا قبل از از استخدام رژیسوران ومکیاژران ودیکوریتوران خارجی بناغلی رونق و بناغلی خیرزاده بانمایش های جدید و ابتکاری شان توانستند بمردم بفهمانند که اوشان اهلیت بوجود

(بقیه در صفحه ۲۳)

## چگونه شعری را می پسندید ... ؟

دیگری از آن نتیجه عرفانی میگیرد . اما آنکس که استعداد شاعری دارد، مطلب را طوری آرایش و پیرایش میدهد که از خواندن یا شنیدن شعری که در توصیف بر گریزان میسراید ، حالتی مرکب از تخیل و تأثر به خواننده یا شنونده دست میدهد و درین حالت قسمت مهمی از احساس شاعر به او منتقل میشود ، بدون اینکه چیزی از اصل احساس شاعر، کاسته شده باشد .

عبارت دیگر، شاعر با سرو د ن شعر، عینکی را که از عقب آن، منظره برگریزان را دیده است، لحظه یی پیش چشم خواننده یا شنونده میکشود تا او نیز همه یا قسمتی از آن منظره را که هرچشمی بهمان کیفیت نمیتواند دید، ببیند و در لذت یا المی که از دیدن آن به شاعر، دست داده است، شریک شود .

مجادلاتی که در گذشته میان شاعران در میگرفت ، یا این معنی را

عمیق ورشیدی، جدال رشید و طوط و ادیب صابر، جدال خاقانی و جمال الدین عبد الر زاق ، جدال سلمان ساوجی و عبید زاکا نی، جدال صایب و کلیم، جدال قانی شیرازی و یغمای جندقی و جدالهایی که در عصر خود ما، میان شعرای این روزگار اتفاق افتاده و هنوز هم می افتد ، همگی نشان میدهد که شعر را آنطور که سحاب تصور کرده ، چیزی بنام «هیچ» نباید دانست .

حتی نام (چیز) خشک و خالی هم نباید بالای آن گذاشت ، بلکه چیزی است ارزشمند و شایسته آنکه بحیث یك ضرورت حیاتی ، شناخته شود . ضرورت حیاتی به این معنی که انسان موجودیست دارای اندیشه و احساس و عاطفه . و طبیعت او اقتضا فلسفه بافی میکند و چیز دیگر میگوید

در حدود یکصد و هشتاد سال پیش ، شاعری شهیر متخلص به سحاب که اصلاً در خا نواده ای شاعر خیز به دنیا آمده بود و از شعر و شاعری هم بعد اعلی خوشش می آمد (به دلیل اینکه دیوانی ترتیب داده است) شعر و شاعری را هیچ و از هیچ هیچتر خوانده و اظهار تعجب میکند که چرا بعضی از مردم بخاطر هیچ، بایکدیگر به جدال میپردازند :

شعراست هیچ و شاعری از هیچ هیچتر در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست؟ برآستی که جدال بر سر شعر و شاعری ، چه در عصری که (سحاب) زندگی میکرد و چه در اعصار قبل و بعد از او ، همیشه فصل مهمی از تاریخ ادب را تشکیل میداده و ظاهرآ «حاسد» تعبیر شده است ، جدال

# جدال کهنه و نو

داشت که دیدمن از دید تو بهتر است و یاب به این معنی بود که عینک من از عینک تو کالمتر است .

مجادلات امروز شاعران نیز کم و بیش همان معانی را در بر دارد و شاید اگر از حق نگذریم ، گفتگو بر سر «عینک» بیشتر از بحث در باره «دید» اهمیت پیدا کرده است .

امروز - جدالی بنام «جدال کهنه و نو» در محیط شعری ما به وجود آمده و هر یک از حریقان ، طرفدارانی دارد .

تحلیل واقعی این جدال، چنین است که يك دسته از شعرا عقیده دارند که باید ساختمان شعر، عیناً کاپی ساختمان اشعاری باشد که قدما سروده اند، همان الفاظ و عبارات، در

میکنند که اندیشه ها و احساسات و عواطف خود را به دیگران انتقال بدهد، ولی شیوه انتقال در همه کس یکسان نیست و هر کسی روشی متناسب با استعداد خود اختیار میکند .

فی المثل - اکنون که فصل پاییز فرا رسیده و برگریزان شروع شده است، یکی استعدادش کمتر است و در انتقال دادن احساسی که از ریزش برگ درختان برایش پیدا شده، فقط به این جمله «برگها میریزد» اکتفا میکند، دیگری به دنبال علت آن میگردد و میگوید : «باد خزانی وزید و برگها را زرد ساخت و از درختان فرو ریخت ..» دیگری

تاریخ آن به روزگاری می پیوندد که بشر ، پدیده ای را بنام شعر شناخت و از تأثیر جادویی آن مطلع شد .

از جدالهای شاعران یونان و روم قدیم و اعراب دوره جاهلیت که بعضی از آنها حوادث خونینی را هم به دنبال خود داشته و شرح وقایع آن را تاریخ ضبط و ثبت کرده است، میگذریم و فهرست وار نظری به چند تا از مشهورترین جدالهای شاعران دری زبان در دوره های مختلف تاریخ ادبیات این زبان می افکنیم .

جدال عنصری بلخی و غضایری رازی ، جدال منو چهری دامغانی و شخصی که در دیوان وی، از او به

## به عقیده شهادت سرودن شعر ، بایه از گذشتگان ، پیروی کنیم و یاراهی نودر پیش گیریم ؟

کاست بیان کند و فرق نمیکند که در بیان آن ، از سنت های کهن استفاده مینماید ؟ یا از روشهای جدید ، بهره ور میشود ؟

البته بعضی اوقات ، احساس سرکش شاعر ، در قالبهای کهن نمی گنجد و مجبور است که مصراع هارا (بدر نظر گرفتن توازن و هم آهنگی) خورد و کلان بسازد تا بتواند احساس واقعی خود را بیان کند .

بعبارت دیگر ، شاعر امروز نباید و نمیتواند که احساس خود را فدای لفظ و قافیه نماید . بلکه باید برای بیان کردن احساس خود ، آزادانه چوکات و قالبی را اختیار کند که شعرش دلنشین آید ...

بالاخره - من عقیده دارم که شعر ، کهنه و نوی ندارد . چه هر احساسی که از دل حساس و درد مند شاعر ، مایه گرفته باشد ، شعر است و همین شعر است که از دل برمیخیزد و بر دل می نشیند ....

روی این حساب ، شایسته نیست که این بر شعر آن بتازد . و آن بر احساس این بخندد ...

آری - هما نظوریکه شاعر نوپرداز امروز ، به سنت های کهن ، کاملاً احترام میگذارد و اشعار گذشتگان را به دیده قدر مینگرد ، پیروان شاعران متقدم نیز باید شعر امروز را که یک پدیده جدید و طبیعی است و در واقع - فرزند خلف شعر دیروز میباشد ، با ارزش تلقی نموده و شاعر نو پرداز را محترم بشمارند ... ! ولی - این عقیده شخصی است که اصرار ندارم آنرا ، بکسی تحمیل نمایم . البته صا حینظران ، در پاسخهای «بقیه در صفحه ۳۰»

اشعار نو ، یعنی اشعاری که هم از حیث مواد و مصالح و هم از لحاظ طرز ساختمان ، تازگی دارد ، روز بروز افزایش می یابد و این طبیعی است زیرا جهان در حال تحول است و شعر و شعر دوستی نیز از تحول برکنار نخواهد ماند .

معهداً از آنجا که محافظه کاری و دلبستگی به سنن و آداب قدیمه هم از جمله اعراض خاصه آدمی است ، کوششهایی بعمل می آید که از پیشرفت شعر نو جلو گیری شود و این مجادله که شکل يك جنگ سرد طولانی را میان طرفداران کهنه و نو بخود گرفته است ، در حال حاضر بدان می ارزد که صفحه ای از مجله را به بحث درباره آن ، اختصاص دهیم و مسأله را بصورت این اقتراح طرح نماییم :

۱- چگونه شعری را می پسندید...؟

۲- به عقیده شما در سرودن شعر ، باید از گذشتگان ، پیروی کنیم؟ یا راهی نو در پیش گیریم ؟

۳- در هر صورت ، این راه را چگونه باید طی نماییم ... ؟

و اینک از صا حینظران میخواهیم تا با فرستادن پاسخ های مقنع ، بر ما منت گذارند و خوانندگان مجله را در حل یکی از معما های پیچیده عصر ما که از آن میتوان به «جدال کهنه و نو» تعبیر کرد ، یاری نمایند .

نا گفته نماند که هدف ما از طرح این اقتراح ، دامن زدن به آتش تعصبات موجوده که میان طرفداران شعر امروز و شعر دیروز ، در گرفته است ، نیست . زیرا به عقیده ما شعر بیان احساس است و هنر شاعر در آنست که احساس خود را بی کم و

همان قالبهایی که آنان بکار برده اند ، برای بیان افکاری ، نظیر افکار گذشتگان استعمال شود و ذره ای تخلف از این قاعده ، روا نیست . دسته دیگر میگویند :

لفظ و عبارت و قالب ، باید همان گونه باشد که در سابق بوده ، اما درست نیست که شاعر عیناً مانند قدما فکر کند و از اندیشه های امروزی ، بکلی صرف نظر نماید .

دسته سوم - طرفدار آنند که در فکر ، باید پیرو قدما بود ولی به آن لباس نو پوشانید .

دسته چهارم - تجدد فکر و قالب ، هر دو را لازم میدانند .

دسته پنجم میگویند : هر چه پیش آمد ، خوش آمد - اگر فکر کهنه ای ، بنظر ما خوش آیند بود ، آنرا بر میگزینیم و هر گونه لباس که در نخستین فرصت بدست ما آمد ، چه نو ، چه کهنه بر آن می پوشانیم ، همچنانکه

## در هر صورت - این راه را چگونه باید طی کنیم ... ؟

اندیشه های جدید را هم ، به هر لباسی که خود ما بر قامت آن متناسب میدانیم می پوشانیم .

هریک از این دسته های مختلف و مخالف ، برای اثبات برتری روشی که اختیار نموده ، دلیل یا دلایلی بدست دارد و در میدان ادبیات کنونی با حریفان خود به زور آزما بی مشغول است و دو ستداران شعر نیز بطور کلی به پنج دسته که هر کدام طرفدار یکی از روشهای یاد شده است ، تقسیم میشوند . اما اینکه کدام دسته بیشتر حق بجانب است و یا کدام گروه ، سر انجام درین مسابقه ، بر دیگران پیشی خواهد گرفت ، پرسشهایی است که جواب آن ، محتاج بحث عمیق است .

اگر چه ظاهر امر نشان میدهد که تمایل مردم به خواندن و شنیدن

# د پښتو دملی ادب جاودانه شو غلی

د عبدالله غمخور لیکنه

کله چه مونږ دلویی پښتو نڅواړونډ نوم په خو له وا خلو او ددی ستر کورد نو میا لو خامو په لرغونو یادنو پسی د فکر شو نښی ولکو نو خدای شته په دی ټکی مولای تیری شی چه دلوی پښتون په تار یخی ورشو کښی دملی ادب داسی هنداری موندل کیږی چه دزړو عظمتو نو او افغانی شهادت هغه بیلگی په کښی له وراهی ښکاری دکومو له بر کته چه زمو ښ ماضی روښانه ده اود تاریخ ستر کی مو پری پورته دی .  
وایی دیار لس سوه کاله پخوا امیر کروړ پهلوان دپښتنی عزم لوئی اوقت اعلان په دی الفاظو کښی کړیدی  
**زه یم څمړی په دی نړی له ماتل نشته په هندو سینو پرتخار او پر کابل نشته**

بل په زابل نشته له ما اتل نشته

په دی شعر کښی دامیر کروړ عقابی نظر یو لادی منگولو او دپښتنی برم وشهادت خیره ډیره ښه لیدل کیږی او هغه سپر غی تری سپری محسو سولی شی کومو چه ددی لوی نغری ایری تراو سه پوری سپریدو ته ندی پریښو دی . مونږ چه ددی شعر پوخوا لی دروند والی اوقوت ته او گورو په دعوی سره ولی شم چه دی دپښتو نوالی اذان ته به راتلو ښکی پیری هم غوړ په خو انتظار ابا سی دتاریخ دخو لی خبره ده وایی نه سوه شپږ شپینته کاله وړا ندی هغه وخت چه د غزنی لوی امیرا توربت شکن سلطان محمود غزنوی دتوحید دپوی دبلو لو اود حق دکلمی دخپرو لودپاره دخپلو وسله والو لښکرو سره هندوستان ته روان شونو قدم په قدم به یی ددښمن سره مقابله کو له اوبه دی توگه به وړا ندی تللو . دخو میاشتنو مسلسل جهاد کښی اخیر دیوی داسی سختی او خطرناکی جگری سره مخ شو چه دا ورځ او داصحنه په تاریخ کښی نه هیرویدونکی مقام لری . په همدغه سخت سات کښی ددی تاریخی صحنی یو پښتون هیرو خوشی نیکه خپل او چست کردار ته داسی اشاره کړیده .

یو زه پښتون وم چه ولاړ وم د سلطان ترڅنگه

نرکو نامردو هسی ودنگل له نام و ننگه

دبت شکن سره په دژد سو منات و ختم

توره په لاس کښی په سره اور دغر صات و ختم

پو هیږی؟ په دی شعر با ندی نه سو کاله تیر شویدی او چه لادو مره بری نور تیر شی بیابه یی هم په اورید لو دخلکو غونډی زین زین کیږی او په پښتو نڅوا کښی به یی گونکو سی جاری وی .  
دښ نه دری سوه کاله مخکښی دتوری او ادب دمیدان شهبسوار ملی قهر مان خو شحال خان خټک چه د لوی پښتون دلویو خوبونو دتر سره کیدلو به لاره کښی د فلم په ژبه اودتوری به مخ کوم ژوندی یادو نه خپل قوم ته پر پښودلی دی دتاریخ په گواهی یقینا چه ده ته به شرق کښی دشنلیم لو مورې عنادی ویلو شو او دده دقومی سند روهر توری دستر گو دتور نه کم نشو کښی دافغانیت په تقاضا دخو شحال خان دایت به دتاریخ په تندی بانندی همیش لیکلی وی چه وایی .

دافغان په ننگ می و تر له توره نمکیالی دزمانی خوشحال خټک یم

خه دیاسه دوه سوه کاله وړاندی په کومه ورځ چه دپښتو نڅوا په افق کښی دلوی احمد شاه بابا داقبال ستوری شوغله وکړه اورنیا یی هر طرف ته خیره شوله نو دی ستر مشروروسته له هغه چه دلوی افغانستان دجوړیدلو لویه وظیفه یی تر سره کړه نو دافغانی عظمت اوملی شهادت اعلا میه یی په دی توگه سره وکړله:  
**چه دهند دملکو فتحه می نصیب سو اوس ایران لره په توغ په نغاره یم**

حقیقت دادی چه داحمد شاه بابا ددی شعر نه دهغه لوی قوت او قدرت اندازه سپری لگو لی شی دکوم مخه چه تورو لښکرو- مستو فیانو- دنگو غرونو او ډکو سیند نو نشوه نیولی باوردی چه دپښتو ادب دتاریخ په لمن کښی به دا حمد شاه بابا دغه شعر داسم عظم حیثیت لری . او تل به دلوی پښتون دنگ دقافلو او د غیرت دکارو انونو جرس گهلی شی .

خرنگه چه دپښتو دملی ادب په دی ستره کړ و نده کښی دتیرو پرو یو دقومی پسر لو دغه نه مړاوی کیدونکی گلونه زموږ سترگی او زړ و نه خان ته را کا ډی د ارنک دشلمی صدی دلری او بری پښتونخوا دقومی شاعرانو اوملی مبارزینو دزړه ټوټی یعنی ملی سندری هم پاتی برخه په ۲۷ مخ کښی



# هنر تمثیل در افغانستان

## بقلم سید مہدی شفا

که خودم نیز در کودکی آنها را تماشا نموده ام.

چهارم شکل در ماتیکی که در زمان مرحوم امیر امان‌الله خان در پغمان تشکیل گردید و سر پرستی تیاتر را شخص شان بعهده داشتند. اولین درامیکه در صحنه سینمای پغمان بروی صحنه گذاشته شد بنام فتح اندلس بود که اکتوران جوان آن زمان مانند بناغلی علی محمد، وزیر دربار سلطنتی، بناغلی فیض محمد ذکریا، مرحوم استاد لطیفی و بناغلی فرخ افندی گردآمده بود و بقدرت خاصی درام را بازی نمودند. بعد از ختم نمایش خریطه های پلاننار، ممثلین گردید.

دوره انقلاب، تیاتر در ماتیکی را از بین برد و بازار مسخره بازان در زمان بچه سقا بازار داشتند ولی بازهم در زمان المتوکل علی الله اعلیحضرت معارف پرور ما، تیاتر با برعهده وجود گذاشت. درین وقت استاد لطیفی آمریت تیاتر را بعهده داشت و اکتوران ورزیده مانند بناغلی عبدالرشید جلیا، مرحوم بینا، بناغلی نشاط به هنر نمایی آغاز کردند. اولین درامیکه بروی سن گذاشته شد درام میراث اثر استاد مرحوم لطیفی بود رول مهم را بناغلی جلیا بعهده داشتند که بقدرت و کیفیت خاص بازی شد و آقای جلیا را تماشاچیان با کف زدن با بدرقه مینمودند.

در یکی از نمایشات، صدر اعظم سابق مرحوم سردار محمد هاشم خان بعد از ختم نمایش مبلغ دولک افغانی به پوهنی تیاتر سرمایه مساعدت نمودند که پول آن در شرکت قره قل بدوران افتاد. بعد پوهنی تیاتر رونق بیشتری گرفته و اکتوران برجسته

(بقیه در صفحه ۲۶)

صفحه ۹

تمثیل مینمایند و از یسن راه برای اعرار معیشت پول بدست می آورند ذکر کنم و این یکی از اشکال هنر تمثیل است که ما آنرا رزمی نام میگذاریم.

شکل دوم آن را هنر تمثیل فاجعوی «تراژیدی» نام میگذاریم که آنهم شکل مذهبی داشته و متأسفانه نمیتوان از آن نام برد، ولی خواننده میتواند آنرا خود درک کند. بقول ارسطو که گفته تراژیدی از کلمه مدح و ستایش سر چشمه گرفته و تراژیدی یونان باستان امر وز در مملکت ما همان شکل را دارد. شکل سوم تمثیل در افغانستان بنام مسخره های سائین که بزبان دری آنرا مسخره باز میگوئیم در شرق میان در اوائل قرن یازدهم ظهور کرد که در عصر امیر حبیب الله خان شهید رونق داشت و اینها در مجالس عروسی و خوشی شرکت میکردند. این هیا بروی خود ماسک داشتند و یا اینکه صورت خود را میکاژ مینمودند که شکل مضحکی را بخود میگرفتند.

این شکل بزبان سلاوی از کلمه سکو ماتا «قیل و قال کردن» و در یونان قدیم بمعنی سکو مارخ (فن خنده) و بزبان فرانسوی سکرا موش و به ایتالوی آنرا سکرا موچامیگویند.

ارستوفان پدر کمیدی که در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد زندگی میکرد و به این شکل چهل کمیدی نوشت که تا این زمان ۱۱ کمیدی آن حفظ گردیده است و دیگران بمرور زمان از بین رفته اند. این شکل در افغانستان تاچندی قبل در کارنیوالها دیده شده

هنر تمثیل در افغانستان، سابقه خیلی طولانی داشته چون روحانیون وقت اجازه تمثیل را به صحنه ها کنه بزرگ مینداشتند، ولی بازهم در اسلام بعد از اضمحلال دوره امویها در بین اعراب شکل مذهبی داشته و بعد از تسخیر ایران، افغانستان و دیگر ممالک شرق میانه رونق پیدا کرد. در افغانستان هم بعد از دوره نادر شاه افشار، ترویج پیدا کرد. باید پرسید که این شکل در اسلام از کجا سرچشمه گرفته؟

در اسلام به تقلید از یونانی ها اشیل، یورو پید، ارستوفان و دیگر علمای دوره یونان باستان که در قرن ۴ و ۵ قبل از میلاد، هنر درامه نویسی له شکل افسانوی (میفو لوکی) داشته و از قهرمانان یونانی بحث مینمودند و موضوعات مثبت و منفی جامعه را خواه بشکل کمیدی و یا تراژیدی مورد تقریظ و انتقاد قرار میدادند و از فداکاری و قهرمانی و طندوستان و نوع پروری شان، درامه ها و داستان ها را برشته تحریر در می آوردند و تمثیل می نمودند. در یونانی درامه بمعنی واقعه و در زبان لاتینی (اکتیو) که از همان کلمه اکت سرچشمه میگردد و بزبان ما بمعنی حرکت اکتور (اکت) یعنی درامه، در صحنه واقعه که در مقابل چشمان ما اجرا گردیده و اکتور فاعل آن میباشد، ما آنرا درامه میگوئیم و در سینما آنرا سناریو نام میگذاریم.

در بالا گفتیم که فن تمثیل در افغانستان بعد از دوره نادر شاه افشار ترویج پیدا کرد. برای الیات آن کافی است نمونه زنده مداخان را که همین اکنون در بعضی از بازارهای کهنه شهر افسانه های رزمی امیر حمزه و دیگر قهرمانان اسلام را

شماره هشتم



# صفحه مهره‌ها

تهیه و ترتیب‌باز: سیماسروری

## محافظت دندان اطفال

از وا جبات هر ما در است



وظیفه هر مادر است که از صحت و سلامتی اطفال شان مواظبت نمایند و همچنان در برابر نگهداشت زیبایی اطفال چه دختر باشد و یا پسر نیز مادران مسئول میبایستند نخستین اهتمام میباید در حفظ سلامتی طفل اعتماده‌ها در را بخود جلب میکنند، همانا محافظت دندان است، زیرا اگر طفل سلامتی دندان خود را از دست میدهد، بر علاوه که رخنه بر صحت وی وارد میشود، زیبایی خود را نیز از دست میدهد، چنانچه احصائیة اخیر یک از انگلستان به دست داریم، نشان داده است که اکثر اطفال بعد از سن پنج‌سالگی در انگلستان مصاب به این مرض گردیده و بعضاً تلف شده‌اند، که از جمله ۷۸ طفل علاج‌ناپذیر مانده و بعلاج ۸۷ طفل توسط تداوی اجباری که خارج از علاج بوده است، پرداخته‌اند، از جمله مصاب شدگان ۴۵ دختر میبایستند که احوال و غفلت (بقیه در صفحه ۲۷)

## زن و شعر

عشق را دوباره میگیراند، ساز و نوایست که محفل جفا نیان را از نشاط عشق، پراز مهر و صفامی‌سازد مهر و صفا هم درجایی وجود نخواهد داشت که دو یار هم‌فکر و عمخونباشند. عاقبت از بهشت عشق و محبت رانده میشوند.

مگر نه تا دو دل، یکدیگر را نشناسند، همخویی و همفکری دست نمیدهد.

اینک از دفتر پرده نشینان سخنگو مستوره غوری زن ادیب افغان را که شاید بارها اشعار دلپذیر او را شنیده باشید بطور مختصر معرفی و یک غزل برگزیده وی را تقدیم میکنیم.

نام مستوره (حور النساء) دختر میر سید اعظم است که به سال ۱۲۱۱ هجری در دیه (پرچمن) غور دیده بر جهان گشوده تا پایان زندگانی در آنجا بسر برده و به (بی‌بی سپیدپوش) مشهور شده بود و بزندگانگی مجرد ادامه داده، شوهر نکرد تا در سال ۱۲۴۵ هـ چشم از دنیا بست و در کوه (زور) به خاک رفت.

این زن سخنور افغان دیوان کاملی بنام (تحفه العاشقین و مفرح المسلمین) دارد که دارای سه هزار و (بقیه در صفحه ۳۰)

زن و شعر دو لفظند برای یک معنی اگر زن نبود، شعله عشق و شعر در نمیگرفت.

و اگر این شعله و نور نبود زیبایی و خوبی زن، عالمگیر نمیشد. وقتی خاطر از آرزوی زیبایی و نیکی لبریز گشت و این آب و آتش را در یک وجود تمنا کرد موسیقی بیاد می‌آید و ناله‌های شاعر را از لبان او بر می‌گیرد و نغمه و ترانه می‌سازد.



دیوان شعر چرا غیبت که مقصد و سامن زندگی یعنی دل پر محبت زن را نشان میدهد.

مشعلی است که آتش‌های افسرده

# سید جمال الدین افغان

## دده دنوشتو په رڼا کی

دی کله چه سید جمال الدین له ۱۳۰۴ تر ۱۳۰۷ قمری کاله پوری په تهران کی اوسیدی ء نو دی د حاج محمد حسین امین الضرب په کورکی ؤ او دده ډیر لیکلی سندونه او حتی قلمونه ، عینکی ، کالی ، موچنی او نور شیان په دغه کورکی پاته وو . خو کال پخوا دغه اسناد او کتابونه ټول د ایران موزیم ته ور کړل شوه . او ټوله تحریری سندونه چه دسید مکتوبونه او لیکونه او کتابونه وو په ۱۳۴۲ ش کال د تهران د پوهنتون لخوا په ۱۶۵ مخود ۱۰۰ عکسو نو سره چاپ شوه .

په لیکونو کی هغه اسناد هم شته چه سید په غزنی ، قندهار ، هرات ، مشهد ، استانبول ، حیدرآباد ، دکن او د کابل په بالا حصار کی لیکلی دی د بغداد ، بصری ، مسکو . بطرز بوزگ او نورو ډیرو اروپائی ښارو لیکلی آثار هم پکښی شته .

په دغو اسنادو کی چه دسید جمال الدین افغان توب ښکاره کوی دغه آثار د ښیلو وردی :

۱ - دامین الضرب دکور په کاغذ کی شپږ رسالی سته چه یوه په عربی ده او په پای کی دسید په خط داسی لیکلی دی : کتبه عبدالله جمال الدین الحسینی الکابلی الافغانی الاستانبولی فی بلدة قندهار فی یوم الاحد ۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۲۸۳ ه .

له دی څخه ښکاری چه سید جمال الدین تر ۱۲۸۳ ه د مخه استا نبول ته تللی ؤ او وروسته په افغانیستان کی په استا نبولی هم (پاتی په ۲۱ مخکښی)

او داخبره علامه تقی زاده ایرانی پوهاند هم دکاوی په جریده کی منلی ده چه دسید جمال الدین افغان توب دده خپل روایت دی .

مرحوم محمود طرزی چه سیدی په استا مبول کی لیدلی ؤ په سراج الاخبار کی لیکلی چه په یوه مجلس کی له سیده څخه پوښتنه وشوه چه ته څوک یی ؟ سید ددی پوښتنی ځواب داسی ورکی چه زه یو انسان یم .

عموماً عربی شاگردان او لیکوال ټوله سید جمال الدین افغان بولی او د سید په خط چه کوم لیکونه پاته دی ډیر ځله دی سید جمال الدین الحسینی الافغانی او کله الکا بلی هم امضاء کوی . او کله چه په استا مبول کی ساکن ؤ نو هلته یی خان الاستا نبولی هم بللی دی . او یو دوه سنده داسی هم سته چه خان اسد آبادی یا السعد آبادی بولی

شیخ محمد عبده دده نزدی ملگری په صراحت وایی چه داسد آباد په کنړ کی ؤ مگر د همدان د اسد آباد یوه کورنی هم سته چه خانونه د سید جمال الدین دخور زامن گڼی .

او داسی ښکاری چه دغه خور به یی په همدانی سیدانو واده شوی بی مگر داخبره دده ایرانی توب نه ثابتوی . ډیر افغانی خلک شته چه دوی له هند یا نانو یا ایرا نیانو یا بخارا نیانو سره خوښی کړی دی مگر دا خوښی ددوی ملیت نسبی ور تبه یلولای .

دسید د افغانیت دثبوت لپساره اوس نوی سندونه هم په لاس راغلی

دافغانیستان او دټول شرق د نونسم قرن له ډیرو مشهورو خلکو څخه یو د کنړ سید جمال الدین افغان ؤ چه له مصره تر هندوستانه دیوه مصلح او سیا سی رهنما په ډول منلی شوی دی . ده ته عرب او ترکان او ایرا نیان هغسی عقیدت لری لکه یو افغان چه دی دیوه افغانی رهنما په ډول پیژنی .

له ډیره وخته په اروپا او آسیا کی داخبره خپره کیری چه آیا سید جمال الدین افغانی کنړی افغان وو او که د همدان د اسد آباد ؤ ؟

که څه هم لوړه درجه مصلحان او مشاهیر ډیر نسیب او عقیدتی له پلوه بشری او جهانی وی او دوی خپل نظر او زیار دانسان د سعادت لپاره وړاندی کوی نو ځکه دوی په یوه جامعه او یوه ټولنه کی نیسی حصه کیدای ، مگر بیا هم کله چه مورخان دیوه سړی د ژوند ا نه احوال لیکي نو حتماً دده دکورنی مور او پلار د روزنی ځای هم ورسره ښی .

سید جمال الدین هم داسی جهانی او مخصوصاً بین الاسلامی سړی ؤ ، دده د فکر پلوشی له کلکتی څخه تر استا مبوله او قاهری پوری هر ځای خلیدلی دی او پر ټولو اسلامی ټولنو یو راز د استادی او رهنمای حق لری . مگر تر هغه ځایه چه ښکاره ده دی پخپل ژوند کی افغان پیژندل شوی ؤ او دده عربو شاگردانو لکه مصری لوی مفتی شیخ محمد عبده یا ماشکیب رسلان یا ادیب اسحاق دالیکلی دی چه دی افغان او د افغانیستان دکنړ له سیدا نو څخه ؤ

## آرامش واقعی

از محضلی پر سیدند : چگونه سا لهاست بار مشکل تحصیل رابا این همه صبر و حوصله تحمل کرده است ؟ پاسخوی این بود :

(من در ذهن خویش پناه گاهی دارم. هما نظور یکه عسا کر در هنگام محاربه ، در پناه گاهی جهت تجدید قوا و استراحت میروند ، من هم هر چند روز بعد مشکلات و مسایل روز را در پناه گاه ذهن و شعور خودم گذاشته. لحظه یی چند خود را بخود تخصیص داده وهمه را از یاد میبرم تفکر من به این محور می چرخد که : انسان جز در روح و رویای شیرین خودش در هیچ جای آزاد ویا آرام دیگر ، پناهنده شده نمیتواند و چون عقیده راسخ دارم که پناه بردن در داخل روح برای آرامش ذهن و شعور و افکار انسان ، بغایت ضروری است بنا بران متواتر خود را بخود می سپارم و از وجود خود تجدید قوا میکنم ) .

همه احساس های ناراحت کننده قهر ، دشمنی ، خوف و اضطراب و بی امنی از اعصاب نا آرام خود مانشات میکنند و همین احساسات است که ما را از هدف بدور می برد .

این اعصاب نا آرام است که بر ما فشار می آورد ، ما را وادار میسازد تا به وسیله یکی از آنچه ذکر شد ، لحظات شیرین زندگی را از دست بدهیم ، کلمه مقابل ناراحتی در قاموس روانشناسی استراحت است ، و یا پناهنده شدن بخود ، یگانه داری مسکن طبیعت در مقابل این آلام جا نگاه محسوب میشود ، چنانچه به تجربه نیز ثابت شده است و قتی که اعصاب آرام است ، شما قطعاً احساس نا راحتی خوف و اضطراب و نا امنی نمیکنید ، بنا بران استراحت اعصاب و فرو رفتن در رویای شیرین ، در بقیه در صفحه ۲۹



## انفعالات جوانی

نوشته : پو هندوی محمد فاضل

جوانان عزیز میدانند که هر کردار و سلوک ایشان ، چندی پهلوی جهت دارد مثلاً حیثیکه جوان در عقب میز مکتب بجل یک مسأله ریاضی و یا شیمی از مشکلات رشته های دیگر علوم طبیعی یا اجتماعی مشغول میشود در صورت سلوک و کرداری بیشتر جنبه ذهنی دارد . همچنان هر گاه جوانی در فصل تابستان از شدت هوای گرم به پغمان یا یکی از گوشه ها و کپسار های سرد و با غهای وطن پناه میبرد . زیبایی گل ها و هوای معطر آن ، او را بخود بحدی جلب میکند که محو قدرت دست باغبان میشود این احساس حیرت و مسرت او ، کردار یست که بیشتر جنبه عواطفی و احساساتی دارد بر ای

توضیح جنبه اجتماعی سلوک یک جوان میتوان مثال داد که او در جائیکه غرق تماشای گل های رنگارنگ گلزار یا یک صحنه زیبای دیگر است و یا آنکه یک صحنه حزن انگیز احساسات رقیق او را بشعور و جنبش در آورده است . ولی باز هم جوان رعایت خاطر حاضرین را نموده و بیاس خاطر آنها حرکتی که باعث کدورت خاطر دیگران شود ، نمی نماید که این رعایت و پاس خاطر داشتن وی ، مهمترین نمونه کردار و سلوک اجتماعی او میباشد .

به همین اساس جوان در حالیکه به انجام یکی از سه کردار یعنی کردار ذهنی احساساتی و اجتماعی مشغول است و بحر کلمات و زو ن دست و پا و سر و تنه خود نیز اقدام مینماید چنانکه دست خود را حرکت میدهد ، راه می رود ، سرو شانیه های خود را حرکت میدهد که این هاهمه نمونه کردار حرکتی وی بشمار میروند .

### مر واد های حکمت

بهترین موقع برای کسب فضائل و رشد معنوی ، ایام جوانی است .

ترقی و پیشرفت یک جوان ، مولود فعالیت دایمی است ، زیرا استراحت چیزی بجز انحطاط ، در پی ندارد .

کار و مشغولیت ، یک جوان را از سه بلای بزرگ نجات میدهد :

افسردگی ، فقر و احتیاج .

( بقیه در صفحه ۳۰ )

## د انگلستان د صدر اعظم او درودیشیا

### د یادغی رژیم د صدر اعظم تر منځ دور وسمتو خبر و په دوران کښی د ویلسن د پيشنهاد مندرجات

ویلسن کله چه پرون یی درودیشیا له صدر اعظم سره دخپلو وروستیو خبرو په نتیجو باندی دانگلستان په ولسی جرگی کښی بحث کاووویل: چه درودیشیا په باب زما د حکومت په دریځ کښی هیڅ ډول بدلون ندی راغلی او درودیشیا له آزادی سره دانگلستان د حکومت د موافقی دپاره درودیشیا د حکومت لخوا دد غو پيشنهاد ومنل ضروری دی.

د درودیشیا دجسې دگوند مشر یعنی هغه گوند چه اوس درودیشیا دچارو واگی په لاس کښی لری په دغو پيشنهادو باندی دغند نی په ضمن کښی ویلی دی چه درودیشیا لخوا دهغو منل دانگلستان په مقابل کښی دتسلیمیدو په شان دی. خو پخپله ایان سمیت دخپلی کا بڼی په پرونی غونډه کښی چه دغه پيشنهادونه یی ترکتی لاندی نیولی و ویلی و چه تراوسه لاهم دانگلستان او رودیشیا تر منځ دخبرودروازه خلاصه ده. دافریقایی هیوادو په تیره بیادزمیا او اوگندا عکس العمل ددغو پيشنهادو په مقابل کښی د انگلستان اورودیشیا د صدر اعظمانو دجرگی غونډی منفی دی. او دوی ویلی دی چه دافریقائیانو دحقو قو دژوندی کولو دپاره ډیره ښه لاره درودیشیا دغیر قانونی رژیم په خلاف دقوی استعمال دی.

دافریقا ئیا نو دتعلیمی سطحی دلوپیدو دپاره دی چه درودیشیا دچارو راتلونکی واك داران به وی یو گټور پنځه کلن پروگرام طرحه شی.

دانگلستان حکومت حاضر دی ددغه پروگرام ډیر مختگ د پاره پنځه ملیونه ستر لنک پونډه مرسته ورکړی بدی شرط چه پخپله درودیشیا حکومت هم په همدغه اندازه مرسته ورسره وکړی.

ویل کیری چه دغه موضوع گانی پخوا دانگلستان صدر اعظم د ۱۹۶۶ کال په جرگه کښی چه دتایگر په نامه انگلیسی جنگی بیړی کښی یی دایان سمیت سره کړی وه، مطرح کړی وی خودرودیشیا دغیر قانونی حکومت صدر اعظم دغه پيشنهاد نرد کړل.

دانگلستان صدر اعظم هرا له

انگلستان صدر اعظم هرا له ویلسن شو ورځی پخوا دجبل الطارق په بندر کښی دغیر لس په نامه انگلیسی جنگی بیړی کښی دخپلی څلور ورځنی کتنی په موده کښی درودیشیا دموضوع دحل په باب دخپل حکومت پيشنهادونه درودیشیا دغیر قانونی حکومت صدر اعظم ایان سمیت ته وسپارل. چه درودیشیا دکابڼی په غونډو کښی پری له خبرو او دهغی دنظریی له معلو مولو نه وروسته په دغه بازه کښی دانگلستان حکومت له خپلی وروستی فیصلی نه خبر کړی.

ددغه پيشنهاد متن پرون په لندن او سالزبری کښی په یو وخت کښی بدی ډول خپور شوی دی. ایان سمیت به دپارلمانسی انتخاباتو دسرته رسیدو او دنوی اسپاسی قانون دتدوین تر وخته پوری

درودیشیا دمشر په حیث پاتی شی. دهیواد دچارو په اداره کښی به یوزیات شمیر افریقا ئیان برخه واخلی درودیشیا دپوره خپلواکی نه پخوا به په هغه ځای کښی عمومی انتخابات وشی. او په رودیشیا کښی به نوی پارلمان منځ ته راشی.

دانگلستان د حکومت له خوا به یو کمیسیون ته ماموریت ورکړی شی چه درودیشیا دپاره نوی اساسی قانون جوړ کړی.

درودیشیا دمشرانو جرگی په مجلس کښی به زیات شمیر افریقائییان وڅوځید. غر یتوب ولری.

## هنری خبرونه

د ۴ مخ پاتی برخه

د اطلاعاتو او کلتور د وزارت معین د هدی د لر غونی آثارو داوسنی موزیم د ترمیم په لړ کښی خبری او لیار ښوونی وکړی او د نو موړی موزیم د پراختیا په امکاناتو دموظفوما مورینو سره وغږید.

دهدی اوسنی موزیم چه په آسیا کښی دخپل نوعیت په حیث بی ساری موزیم دی او گڼ خلکی وخت په وخت ننداری ته ورځی. د اطلاعاتو او

کلتور معین دهدی دموزیم له کتلونه وروسته دکابل خواته وڅوځید.

# دنیای شاعران

## گریه‌ی سکوت

خواهم از پیش تو روم به سفر  
تادگر نام من نگیری با ز  
خوا هم از درد بیکسی سوزم  
تا نسوزم بکوره راه نیاز \*

خواهم از رشته‌های عشق عیب  
لحظه‌ی - جان ودل، رها سازم  
خواهم از خاک شعله‌های خموش  
شهری از واژه‌ها بنا سازم \*

یا که بر گریه‌های تلخ سکوت  
خنده از درد سرد هم، گویم :  
من و آوارگی و تنهایی ،  
ره عشق ترا نمی پویم ! \*

خواهم از شهر پر ز حسرت و درد  
ره برم من بسوی شهر دگر  
تادر آنجا کنم فراموش  
تا نیایی ز مردم تو خبر \*

عشق من، بوته‌ی گناه نبود  
نو کلی بود از جهان صفا  
لیک بادست یأس، پرپر شد  
تا شد اینگونه پایمال جفا \*

دیگر از من مخواه کز غم تو  
باشم ای بیوقا! فسانه‌ی شهر  
تو بمن همدم یگانه مگو !  
که نیم دیگر آن یگانه‌ی شهر

ماهره «یگانه»

قیمتی اشک را میگذارد بریزد. ولی  
خودشان تاب دیدن آنرا ندارند. آری  
هر وقت خواستی بگریی، با خودت  
گریه کن. در دنیایی که دنیا ی خود  
خواهی و خود پرستی است، رحم و  
عاطفه رانمی خرنند، عجز و لابه بازاری  
ندا رد. در دنیایی که دنیای مکنند و  
ثروت مادریست، به اشک ها قیمتی  
نمی گذارند. حتی به اشک های يك  
زن زبیا . سرشارشمالی

## از یاد رفته...

برگی خزان رسیده و برباد رفته‌ی  
باخاطر رمیده و ناشاد رفته‌ی  
بر گونه‌ی فسرده و ناشاد رفته‌ی  
صیدی بخون تبیده و صیاد رفته‌ی  
آهی بسینه گمشده، از یاد رفته‌ی  
از بسند عقل کامله آزاد رفته‌ی  
آواره‌ی بی بسان «شقیقی» بکوه و دشت  
مجنون صفت بماتم فرهاد رفته‌ی

عبدالله شقیقی

من کیستم؟ فسانه از یاد رفته‌ی  
از جستجوی خاطره‌های نظر فریب  
اشکی چکیده از سر مژگان آرزو  
در شامگاه سرد غروب پریده رنگ  
سری نهفته، راز بلب نارسیده‌ی  
بابسته‌ی، بقید جنونهای آشکار

## مریز

میگویم؟ باتوام و باتو حرف میزنم. تو  
که شاید فکر کنی به خاطر وجود  
فزیکیات، به خاطر سیم تنت، بخاطر  
اندام مرمرینت و بخاطر ساعد سیمینت  
به تو مینگرم. آری بتو میگویم: فهمیدی!  
میگویم اشک مریز !  
بلی! اشکت، آنچه هم سنگ خون  
دل یتیم و زیب سفره غریب است  
هر چند اشک ریختن ها از نظر طیب  
روانی، عقده‌های دل انسان را  
میکشاید. اما - برای من - من که توان  
دیدن اشک و خون را ندارم، و اتفاقاً  
دلی هم از سنگ در سینه‌ام تعبیه  
نشده ، آری وقتی من هستم ، اشک  
مریز. دیدی! نمی خواستم اشک  
بریزی برای خودم، به خاطر آرام خاطر  
به خاطر آنکه خودم رادوست داشتم.  
بلی آنهایکه تاب دیدن اشک هارا  
ندارند، گویا برای خود شان است  
برای دل نازک و بی تحمل‌شان، دل  
خورد و ضعیف‌شان، دلی که دانه‌های

مریز این دانه‌ها را - دانه‌های  
کران سنگ و قیمتی که برنده تر از  
الماس - دل سنگ را میشکافد .  
مریز: آری مریز که شکستن این  
دانه‌ها، در هیچ حکم و شریعت جواز  
نیست، هر چند به قوت دانه‌های  
الماس است، اما زود میشکند .  
روامدار شکست این دانه‌ها - دل  
های دیگران را هم بشکند .  
نمیدانم به قیمت این دانه‌ها  
میدانی یا نه؟ شاید بلی و شاید هم  
نی. ولی در نظر آنهایکه بنده طلا  
و غلام قدرت نیستند، این دانه‌ها  
خیلی قیمتی است .  
مریز که شکست دانه‌های گران  
سنگی که برای صاحبان قدرت و  
بندگان سرمایه ارزشی ندارد، در  
دنیای انسانی آنجا که انسان را به  
معنی انسان می‌شناسند - ارزش این  
دانه‌ها خیلی گرانتر از الماس است.  
بلی - بتو میگویم: مریز میدانی چه



## فرشته شعر

بامستی نهفته به شرم از کنار خود  
لرزان و ترسناک  
دورم نمود و گفت که دیوانه نیستی!  
آن پنجه های نرم  
وین چشم پر عتاب  
هر دو ستیزه کار

اوخ که در رواج محبت، کتاب عشق  
حقرا گرفت و داد بخوبان روزگار  
امشب مرا ببخش گلی از بهار خویش  
این آرزو است پاک  
ای شمع! هوشدار که پروانه نیستی  
با حرف های گرم  
دل را بگو جواب  
مژگان بهم فشار

ما از کتاب عشق گزیدیم باب عشق  
این شعر های نغز بمانند یادگار  
از ما نشان مهر و محبت درین ورق  
از دام های صید گزینان پریده رفت  
مرغ گریز پا  
تا طرز دلبری  
نو، شد بروز گار

در دست دلبران فسونکار، گیرشد  
بیچیده دام، هر چه فرو نتر پیده رفت  
آن صید بینوا  
افتاد در بلا  
بال و پرفکار  
تاخواست بر جهد که سراپا اسیر شد  
اکنون فتاده ام به کنارت زده ردور  
آرام و نیمه خواب  
اندر جبین تو  
بینم تبسمی

ای شام تیره! پرده فروکش خدای را  
کز چشم حاسدان شود این دو تیره  
روز  
دل از حرارت نفست بر گرفت نور  
لب بوسه بی حساب  
چرخد بدور من

## درس گرمی!

کیف چشم بی نگاهت، در شراب ناب نیست  
مستی آور چون نگاهت، باده در مهتاب نیست  
لاله- همچون روی گلگون تو نبود دل فریب  
سنبل تر را چو گیسوی تو، پیچ و تاب نیست  
تاشکست آمد بزلفت چون قرار دیشبت  
قلب من در بیقراری، کمتر از سیماب نیست  
درس گرمی- از تو خورشید جهان آرا گرفت  
کاین چنین در پیش تاب آن، کسی را تاب نیست  
باغ جان از تو بهار حسن تو گل می کند  
جز تو در گلزار چشمم، نو گل شا داب نیست  
مهر رویت، بر درو دیوار دل، تابیده است  
ورنه این نور و صفا از مهر عالم تاب نیست  
جای گوهر- اشک میریزد بپایت چشم من  
هیچ دریا را بدینسان، گوهر نایاب نیست  
در دل و جان «طهوری» خوب ما و اگر ده یی  
منزلی- محبوب را- به از دل احباب نیست

خود فتنه گمی

دیشب کنار «آئینه» تا بامداد بود

زیبا فرشته ای بصفت شعر منجمد

شیوه زندگی همینست ، که حادثه اشتیاق غرور به دلها - آتش دهم ، ها بسازد ، واز موج این حادثه های به دلها رخنه کنم ، این هم نعمتی تلخ و شیرین ، نقشی را روی ساحلها است ، نعمتی دلپذیر ، نعمتی ، که دور دست قلبهای با احساس منعکس تجفهنی خدای منست .

سازد ، که میتوان ، در نقش این موج ولی من ، همین دختر زیبا ، همین و در رنگ این ساحل ، رؤیای بی لعبت افسون ساز ، که نگاه هم موج اشتیاق و لبخند شعله آرزو رابه دلها میریزد ، نار سایه ها دارم ، ناتوانی ها دارم ، و غمها بی دارم که هر آن کالبد نحیف رابه آتش می کشد و از تمام نعمت های جهان ، نعمت - زیبا بی راتا حدی ارزان داشته ، و بران میشود .

نعمتی راکه چشم های افسون ساز ، میگویم ، رساتر ، زود تر ، نادیدگر و زلفان پریشان و افتاده روی گونه دغدغه بی بدل راه ندهید ، من فقیرم های لاله گوئم داشته باشم و با بی چیزم ، واز پدر و ما دری گو شه



# شکست نام

فرا دهید او را يك نگاه دیده ام ، فقط يك نگاه ، همین يك نگاهی که سر آغاز عشق است ، و در یچه آرزوست . در شامی تیره ، که رنگ روز پر تشویش پر یسه بود ، او را دیدم ، طفلی عریان شان را به بغل گرفته بود ، او را نوازش میداد ، بر پیشانی پر خاك طفل بوسه میزد ، گویا او را بطرف خانه اش میبرد ، رهنمایی میکرد ، ولی من که ناظر این جریان بودم ، بر قلب ناز نیش دلها ختم ، بر این لطف و صفا یش تمجید کردم . جوانی برا زنده ، با لباسی مرتب و زیبا ، طفلی برهنه پا و زنده پوش را بغل داشت و هی دست لطف بسرش می کشید ، و با او نجوا میکرد .

نزد يك رفتم ، تابه بینم ، این جوان با لطف و مهربانی که قلب طفلی غریب را بدست گرفته است ، کیست ؟ مقابله ایستادم ، لبخندی زد ، لبخندی شیرین و پر آرزو . گفت به بخشید ، این پسر را میشناسید ؟ آنظر فتر گریه میکرد ، گویا طرف خانه اش را نمیدانست او را خوا ستم رهنمایی کنم .

زبانم بسته بود ، هیچ نمی فهمم چرا در آن لحظه بیش از يك کلمه گفته نتوانستم ، تنها گفتم : او برا در من است .

باز هم لبخندی زد ، لبخندی شیرین و پر آرزو برادرم را از او گرفتم ، ولی نگاهش ، هم در آشیانه دلم چون

نشین ، و مزدور خانه های قدرتمندان به وجود آمده ام ، تا خود را دیده ام بدین آشیانه های شادی آفرین ، و بدین بزم های رؤیا خیز ، رده داشته ام ، میر فتم ، ولی در کنار پدرم ، در آغوش ما درم ، که اصلا آنها هم پیوندی مستقیم بدین خوشبختی نداشته اند ، فقط خد متکار بوده اند ، مزدور بوده اند .

ولی این پدر و مادرم ، این بختیمانان هستی و آرزویم ، باو قادر و تمکین خاص و با غرور فقر خیز خویش مرا پرورانده اند ، کلان کرده اند ، با دست رنج خویش ، بمکتب و مدرسه ام کشا نده اند ، تا حال که هژده سال دارم ، دختری شایسته زیبا ، ولی باز هم فقیرم . این مهر فقر است ، که بر پیشانی افتخارم تجلی دارد . بر من نخندید ، بر من ترحم نکنید من از رحم ، و همدردی شما ، بیزارم ، نگذارید که رحم شما ، و شفقت کدایی شما ، قلب دختر ی فقیر ولی زیبا را به آتش بکشند تکیه گاه دارم ، عشق دارم ، آرزو دارم ، بالاخره امید دارم .

بر من حق بدهید ، که عشق داشته باشم ، آرزو داشته باشم ، و مهربانی راجا ودانه در خون داغ قلبم ، عجین سازم ، ولی باز هم فقیرم ، مگر اسم ، که این قلب ، این آرزو و این عشق شکسته گردد ، و بالاخره این فقر بقول شما «منحو س» مرا نا امید و بیچاره سازد .

گوش کنید ، بفریاد دلم گوش

کبو تری سپید نشست باز هم نگاه کرد .

دیر باز یست ، که آشنا یی داریم او را جاودانه میپرستم ، او هم مرا از جان خود بیشتر دوست دارد ، گویا عشق و آرزو ، و نعمت زندگی خود را یافته ام ، ولی باز هم فقیرم ، باز هم بیچاره ام .

از آنجا یی که خا نواده ما مردمی متعصب اند ، کمتر میتوانم او را به بینم ، ولی میدانم که او مرا از جان و دل دوست دارد .

آنروز گفتم : عزیزم ! من تورا میپرستم ، تو که زلفانی قشنگ ، و چشمانی آبی برنگ آسما نهاداری من تورا دوست دارم . اجازت ده که تا پیشنهادی بکنم ، پیشنهادی که این عشق و آرزو ، رنگ حقیقت و رنگ زندگی بگیرد .

اما من ، منی که زیبایم ولی فقیرم هیچ نگفتم تنها دو قطره اشک گرم روی چهره ام دوید گذا شتم تادر فروغ این قطرات روشن ، رنگ واقعی زندگی را بداند ، بفهمد که من نار سایه دارم ، درد دارم ، رنج زندگی و فقر مرا با او هما هنگ نساخته است .

اگر چه او را پوره نمیشناختم ، ولی آنقدر میدانستم که پسری شا یسته ، و بخوا نواده باوقار و از حیث ثروت متوسط ، وابسته است من بودم ، که احساس خور دی میکردم درینجا غرورم میشکست .

## نوشتۀ : نیکسیر

میترا سیلم ، مبادا بداند ، و از من بگریزد ، فقر شاید برا یش ننگ باشد ، طور ، یکه فقر ننگ اجتماع ما ست ، ننگ مردم ماست ، اما یگروز ، یگروز شیرین ، و پسرشادی او را دیدم ، نگاهش زیبا ، و تبسمش امید وار کننده تر بود .

گفتم : امیدم ، آرزو یم ، گر می اشکهای گرم تو از آنروز ، در خانه دلم هنوز شعله دارد هنوز میجوشد مگذار بیش ازین بسوزم ، بیش ازین ماتم داشته باشم ، چرا خا موشی ؟ چرا افسرده یی ؟

چیزی نگفتم ، ولی باز هم گفتم ای بهتر از جانم ! من همه چیز را میدانم ، من همه چیز را جستجو نموده ام ، من فقر تورا شناخته ام ، بگذار این نشانه افتخارت بر پیشانی من هم ، نشانی داشته باشد . توفیقی ولی عشق ما ، زندگی ما با شکوه و جلال و زیبا و خوش آیند است ، عشقی که رنگ فریب ، و جلوه تظاهر ندارد ، پس به آوا یم لبیک بگوی .

باز هم چیزی نگفتم ، ولی او با دستهای مردانه اش گلوبند زرینی را که با خود داشت ، به گلوبند بست بدینسان اشک شوق ، روی پلکهایم نشست ، به آغوش مهربانش پناه بردم و در پناه بازو های مردانه اش ، اینست که زندگی را یافته ام ، از دو اج نمودیم ، و حال دانسته ام ، که یاس و غبارانده ، پایان زندگی نیست ، بلکه پایان زندگی ، عشق و امید و صفا و مهربان است .



# دخیال دویجا

سینه،  
سترگی،  
او زلفی

سید عبد الغفار

## غزل

راوړه ساقی پیا له انعام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما  
ورک شوبه عشق کښی ننګ ونام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما  
تاچه سور تیک په جبین سور کړی بیا نمر شر منده راغی په پام ز ما  
لب و جام ز ما دلارام ز ما

راوړه ساقی پیا له انعام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما  
جوړ دی کړه صفو نه د مژگانو نن نری وروځی محراب خال دی امام ز ما  
لب و جام ز ما دلارام ز ما

راوړه ساقی پیا له انعام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما  
زه شین طوطی راغلم په بند کښی ستا خال دی دانه زلفی دی دام ز ما  
لب و جام ز ما دلارام ز ما

راوړه ساقی پیا له انعام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما  
ورک شوبه عشق کښی ننګ ونام ز ما لب و جام ز ما دلارام ز ما

## دمینی سامان

هرڅه لری گرانه خو یو زړه مهربان نه لری  
بدی یی گلی دی اشاری یی تاوان نه لری  
زما داوښکوسین کی، څپي نشته طوفان نه لری  
یارچه ځنی لارشی، بڼ یی چوروی گلان نه لری  
ورک کړه هغه زړه چه حساس نه وی ارمان نه لری  
نه دی کوی مینه چه دمینی سامان نه لری  
دا هغه غوټی ده چه ځنډاته میلان نه لری

روغده رنگینه ده ښکلایی خزان نه لری  
تل یی هر کلی داشا رو په خو شحالی کوم  
خیال دمستو سترگویی خطر پکښی لمبیزی تل  
یار چه دمین سره وی ټول وطن گلونه وی  
ښه دی چه غمجن یم، خو بڼ یمه درد من یم  
نه دی کوی ژوند چه په ژوندون کښی هدف نه لری  
مه تخنوه زړه می ای نسیمه درنه خار شمه!!

ښکلای! ته خو زړه لری، هوس کوه! عشرت کوه!

بودا «نثاری» غریب زړه نه لری خان نه لری



## د عقرب دمياشتي خپروني

### د جمعې دورځو پروگرام

دسپاره له ۸ بجونه دورځي تړوي  
بجي پوري

۷-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د پروگرام معرفي  
۸-۲۰ دفرانکريم تلاوت او تفسير -  
ننني غږ

۸-۱۵ مارش

۸-۲۰ موسيقي

۸-۳۰ اعلانونه

۸-۴۰ موسيقي

۸-۴۵ د جمعې دورځي مرکه

۹-۰ پښتو خبرونه

۹-۵ ستاسي خوښکړي آهنگونه

۱۰-۰ دري خبرونه

۱۰-۵ رنگارنگ موسيقي

۱۰-۳۰ اعلانونه

۱۰-۳۵ د موسيقي کاروان

۱۱-۰ پښتو خبرونه

۱۱-۵ راديوبي مجله

۱۲-۰ دري خبرونه

۱۲-۵ از هر چمن سمني

۱۲-۵۷ در اتلونکو پرو گرامونو

معرفي

۱-۰ ختم

### د عادي ورځو خپرونه

#### لو مړي برخه

د سهار له ۶ بجو او ۳۰ دقيقو د ورځي تر ۸ بجوا او ۳۰ دقيقو پوري  
۶-۲۵ دراديو افغانستان ارم او د پرو گرام معرفي:

شماره هشمه

۶-۳۰ دفرانکريم تلاوت او تفسير -  
ننني غږ

۶-۴۵ مارش - دهيواد ترانه

۶-۵۰ دسپار موسيقي

۷-۰ پښتو خبرونه

۷-۵ دسپار کاروان

۷-۳۰ اعلانونه

۷-۴۰ موسيقي

۷-۴۵ کورني ژوند

۸-۰ دري خبرونه

۸-۵۰ دورځپاڼو تبصرې

۸-۱۵ موسيقي

۸-۳۰ انوس او ختم

### دوهمه برخه

دغرمي له ۱۲ بجو نه دماز پښين

تر يوي بجي پوري

۱۱-۵۵ دراديو ارم او د پروگرام

معرفي

۱۲-۰ پښتو خبرونه

۱۲-۵ موسيقي

شنبه - كليوالي موسيقي

يکشنبه - د غزل موسيقي

دوشنبه - محلي موسيقي

سه شنبه - کلاسيک موسيقي

چارشنبه - داماتور موسيقي

پنجشنبه - رنگارنگ موسيقي

۱۲-۳۰ اعلانونه

۱۲-۳۵ ختيځ موسيقي

۱۲-۴۵ دري خبرونه

۱۲-۵۰ لويديزي موسيقي

۱-۰ ختم

### دريمه برخه

دمازديگر له ۴ بجونه د شپي تر

۱۱ بجو پوري

۳-۵۵ دراديو ارم او د پروگرام معرفي

۴-۰ پښتو خبرونه

۴-۵ كليوالي سندرې او نغمې

۴-۴۵ :

شنبه - د سپورت دنيا

يکشنبه - دکوچنيانو خپرونه

دوشنبه - موسيقي

سه شنبه - دکوچنيانو خپرونه

چارشنبه - موسيقي

پنجشنبه - دکوچنيانو خپرونه

جمعه - دپوهني غږاوييا دسري

مياشتي غږ

۵-۰ دري خبرونه

۵-۵ موسيقي

۵-۱۵ :

شنبه - انگليسي لوست

يکشنبه - دري لوست

دوشنبه - پښتو لوست

سه شنبه - روسي لوست

چارشنبه - انگليسي لوست

پنجشنبه - پښتو لوست

جمعه - موعظه

۶-۰ کورني خبرونه

۶-۱۵ :

شنبه - دکرهني خپرونه

يکشنبه - دروغتيا خپرونه

دوشنبه - دکرهني خپرونه

# دروژی د لومړي ورځې خاصه خپرونه (د عقرب ۳۰) لومړي برخه : د سپار له ۸ بجونه د ماشام ترروژه ماتي پوري



۱۲-۰۵ کلاسیک موسیقي	۷-۰۵ دراديو افغانستان آرم اود	سه شنبه - بنجی اونوی ژوند
۱-۰۰ پښتو خبرونه	پروگرام معرفي	چارشنبه - دکر هني خپرونه
۱-۰۵ سندرې او نغمې	۸-۰۰ دقرآنکریم تلاوت او تفسیر	پنجشنبه - دروغتیا خپرونه
۱-۴۵ دکوچنیانو خپرونه	۸-۱۵ دهیواد ترانه- مارش	جمعه - دکر هني خپرونه
۲-۰۰ دري خبرونه	۸-۲۰ موسیقي	۶-۳۰
۲-۰۵ فرمایشی موسیقي	۸-۳۰ اعلانونه	شنبه - دکرهني خپرونه
۳-۰۰ کورنی خبرونه	۸-۴۰ انتخابی موزیک	یکشنبه - دغزل موسیقي
۳-۱۵ دروغتیا خپرونه	۹-۰۰ پښتو خبرونه	دوشنبه - دکرهني خپرونه
۳-۳۰ موسیقي	۹-۰۵ غبرگی سندرې	سه شنبه - دغزل موسیقي
۳-۴۵ مونږ اوزمونږ هیواد	۹-۳۰ دورخپانو تبصرې	چارشنبه - دکرهني خپرونه
۴-۰۰ اعلانونه	۹-۴۵ موسیقي (غربي لایت موزیک)	پنجشنبه - مونږ اوزمونږ هیواد
۴-۱۵ موسیقي	۱۰-۰۰ دري خبرونه	جمعه - دکرهني خپرونه
۴-۴۵ دروژی خاصه خپرونه	۱۰-۰۵ فرمایشی موسیقي	۶-۴۵ اعلانونه
۵-۱۵ دروژه ماتي سره سم ختم .	۱۱-۰۰ پښتو خبرونه	۷-۰۰ دپښتو نستان خبرونه
(پاتي په ۲۶ مخ کښی)	۱۱-۰۵ رنگارنگ موسیقي	۸-۰۰ پښتو او دري خبرونه
	۱۲-۰۰ دري خبرونه	۸-۳۰

چارشنبه - موسیقي	۹-۰۰	شنبه - ملور میز
پنجشنبه - راډیو ډرام		یکشنبه - دتاریخ یوه پاڼه
جمعه - هنر او ژوند	۹-۴۵	دوشنبه - ماوشتونندگان
شنبه - دورځی دمهمو خبرونو تفصیل		سه شنبه - راډیو داستان
یکشنبه - دورځی دمهمو خبرونو تفصیل		چارشنبه - دځوانانو دنیا
دوشنبه - دملگرو ملتو خپرونه		پنجشنبه - راډیو ډرام
سه شنبه - دورځی دمهمو خبرونو تفصیل		جمعه - ذهني مسابقه
چارشنبه - دورځی دمهمو خبرونو تفصیل		۹-۳۰
پنجشنبه - موسیقي		شنبه موسیقي
جمعه - هنر او ژوند		یکشنبه - قضایا او قانون
۱۰-۰۰ دري خبرونه		دوشنبه - موسیقي
۱۰-۰۵ دوه طرزه موسیقي		سه شنبه - علمی خپرونه
۱۰-۱۵ لویدیز بینا لمللی موسیقي		
۱۰-۵۵ مناجات		
۱۰-۵۸ پادشاهی سلام		
۱۱-۰۰ ختم		

## پروگرام فوق العاده در برج عقرب

۲ عقرب (۲۴ - اکتوبر) روز ملل متحد

۷ عقرب (۲۸ - اکتوبر) روز جمهوری ترکیه

۱۶ عقرب (۷ - نومبر) انقلاب اکتوبر شوروی

پروگرام های فوق به ساعت ۹ و ۴۵ دقیقه شب نشر میشود.

# سید جمال الدین

۱۱۵ مخ پاتی برخه

جواب لیکي او دغه سند دده لوړ مقام په افغاني در بار کی بنیسی ، په یوه جوابیه لیک کی داسی وائی :

(چون بندگان ما مفارقت شمارا بر خود دشوار میداند البته نمی خواهد که تاحیات مستعار باشد فیما بین صورت مبنایت ومبا عدت اتفاق افتد - اولاً بدین واسطه حرکت شما به هیچ طرف رضا نمیدهد و ثانیاً در صورتیکه خود شما بطوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نمایید بملا حظه اینکه هرگاه حرف ممانعت در میان آید نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطراری ونا چاری خواهد بود . سیادت پناه مودت نشان در هر حال میل خاطر بنده در گاه پادشاه بيمثال خوشی طبیعت آن مهر سگال است از دوری شما ملال ودر خوشی شما خوشحال میباشم هر طور مرضی ورضای شما باشد ما خورسندیم) دادیوه پادشاه احترام کارا نه الفاظ دی د سید په باب کی او په افغاني در بار کی ئی دونی قدر در لود مگر دسید په مخکی یوه لویه اسلامی دنیا وه او همت یی دونه عالی و چه دوطن او در بار په عزت یی غربت غوره کی او خپل همت او عمر یی دتولو مسلمانانو دوینو لو لپاره وقف کی .

سید جمال الدین چه کوم کتاب دتمة البیان فی تاریخ الافغان په نامه کینلی دی دا ثابتوی چه دی د پښتنو په تاریخ اود دوی په احوال او عاداتو او اخلاقو لکه یو پښتون غوندی واقف و دی له خپله کوره له خپله قومه دیوه پښتانه په تو گه خبری کوی او دوی دنیا ته معرفی کوی که دی یو پردی سړی وای نوئی کورن په دغه لهجه خبری نشوای کولای .

په هر صورت دغه استاد اومدارک زمونږ د تاریخ یو مفید جزودی او د دی کتاب خپل بدل د سید پر ژوندانه او د افغان نستان دتاریخ په خیتی ورکو برخو باندي ښه رڼا اچوی .

دسید لوی شخصیت او اورت نفوذ او اثر د ایران په فکری او اجتماعی تحول کی په تفصیل سره بیانوی او داسی ښکاری لکه یو ایراتی چه په خورا قوی فکر او نفوذ پخپل قوم کی کار کوی او داهم خیتی ښکاره کیږی چه دسید فکری او عملی نفوذ په ایران کی تر مصر په کمه نه وو مگر دغه مؤلف لیکي چه په لندن کی مسټر ویلفریډ بلنټ دسید سره ډیر محشور وو اودغه بلنټ پخپلو یادداشتو کی کینلی دی چه د ۱۸۸۳ م کال دستامبر په خور لسمه ما دسید جماله سره مرکه وکړه او سید په افغان نستان کی د خپلی کورنی او خپل افغان ملیت په باب کی ما ته ښه معلومات راکړه ده دافغانانو دسامی نسل روایت رد کی او وی ویل چه افغانان آریایی خلک دی مگر زمونږ کورنی سیدان دی .

دسید په عکس سوو اسنادو کی یو څو داسی خطونه هم شته چه ایرانیانو ده ته کینلی دی او ددغو لیکنو عنوانونه ټول دسید جمال الدین حسینی افغاني په نامه دی . او دا رانښی چه دده سره معاصرو ایرانیانو دی یو افغان پیژندی . او کله چه سید خپله عربی جریده په پاریس کی دعروة الوثقی په نامه په ۱۸۸۴ م کال نشروله نو پردی جریده هم ده د خپل نامه سره په فرانسوی افغان او په عربی الافغانی کینل او په دغه نسبت ئی خان معرفی کاوه .

په دغو استنادو کی دوه داسی فرامین هم شته چی سید د خپل پادشاه څخه تحریری خواهش کوی چه پښتور ته ولاړ شی او پادشاه چه غالباً به امیر شیر علی خان وی په خورا درنو الفاظو او احترامده ته

مشهور و لکه چه د سردار غلام محمد خاطر طرزی له اشعارو څخه هم داسی ښکاری .

۲ - د کتاب الحادی للمسائل النفایس دبولاق دچاپ پرسر پاتی باندي داسی لیکلی دی :

«من سکنة کابل من اهالی افغان السید جمال الدین من سادات کنړ» دا سند په واضح ډول ښیسی چه سید خپل خان افغان ، کنړی سید ، او د کابل ساکن باله .

او بل هیڅ ملت ته یی خان ندی منسوب کړی .

۳ - سید په ۲۳ دربیع الثانی د فرا ما سو نری ټولنی ته یو خط کینلی دی او په پای کی د (جمال الدین الکابلی) په نامه امضاء کړیده .

له هغو ټولو اسنادو څخه چه په دغه کتاب (اسناد و مدارک دربارة سید جمال الدین افغاني) عکس شوی دی ښه ښکاری چه سید جمال الدین په هیڅ وخت کی خان بیله افغاني - بل ملت ته نه و منسوب کړی دی حسینی لیکي ځکه چه سید وو کابلی استا نبولی لیکي د مسکن په اعتبار اسد آبادی یا سعد آبادی لیکي د مولدا و پلار وونیکه دتاتوبی په ډول مگر اکثری امضاء وی ئی خپل لوی ملیت ته منسوبی او (الا افغاني) دی .

د سید جمال الدین افغاني په خصوص کی اکثر و محققانو چه څه لیکي دی د ایراني عالم تقی زاده په شمول دده افغان توب منی . مثلاً د هند قاضی عبد الغفار - د عراق استاد دمصر جرجی زیدان او شیخ محمد عبده او رشید رضا او شکیبار سلان - او ټول ترکی لیکوال .

یو انگریز مشهور محقق ایند وازو برون په انقلاب ایران نومی کتات کی

# موسیقی

د محمد گل کاکړ ليکنه

د ژوند په ډيرو اړخو کېنې يواځ د مو سيقې په نوم څرگند دى - دا دگران ژوند يو داسې اړخ دى چه نه خوراک پکېنې شته او نه څښک نه ديد دى او نه دخوب غو ندى خوند پکېنې دى - نه کاردى او نه څوک دکار څخه با سى - سره له دى هم د مو سيقې په موجودۍ کېنې بدن هر رگ خپل تاثير څرگندوى داد ژوند داسې بې قيمته برخه ده چه ځينې وخت انسان مجبور شى چه په هر قيمت يې را نيسي دغسې نو په ژوند کېنې ډير داسې شيان شته چه انسان د مغه لرل او پوره کيدل ضرورى گڼي مگر که په غور سره وکتل شى نو په هر شى کېنې مړيده شته - او کله انسان ځينې په عذاب هم شى - موسيقي هغه خوند وړ اړخ دى چه په ژوند کېنې ددى څخه مړيده نشته انسان کله ، کله دژوند دناکاميو څخه ډير ذهير شى په داسې حالت کېنې دده وجود له عاجزۍ نه ډک وي - دى غواړي چه په داسې وخت کېنې څوک دده په غم کېنې شريك شى او دده سره همدردى څر گنده کړي - لکه څرنگه چه هر چا ته معلومه ده په دى مخ په وړاندې دنيا کېنې ډير کم داسې خلک شته چه په داسې وخت کېنې چاته نږدى شى وکړي - دى هم دځان غوندى يوبشر وبولى او په دى پوه شى چه پرده هم داسې وخت را تلافى شى - منگر نه! د ژوند خو شحالې په انسان کېنې دده هرڅه ورک کى - دى ددى څه بى خبره شى چه غم او خو شحالې

په ژوندون کېنې د ټولو گڼه ميراڼه ده . منگر قدرت خپل هغه گران انسان دچا فطرت چه يې پر خپل فطرت جوړ کړى دى - دومره نه مجبوره کوى چه هغه د ژوندانه څخه يومخ تنگ شى او دهغه د قبلولو څخه منکره شى پر هغه خو خپل انسان ډير گران دى او پرهر مخلوق يې فوقيت وړ کړى دى - په داسې وخت کېنې هغه عاجز انسان چه د ژوند ناکاميو بو مخ زاگير کړى وي او يوه سهاره غواړي ، دهرڅه کوشش با وجود ئى مخ يوه خواته نه اوړي پرداسې بشر که د موسيقي وجود څرگنده شى نو هغه ته خپله لار وځليږي او هغه ټول د ناکاميو وزن ځينې ولوېږي ، که څه هم په داسې وخت کېنې نا کاميو دده لاس او پښې د مجبور يو از غم په مزو تړلى وي - بياهم پده کېنې دا احساس پيدا شى چه دا غمونه او خو شحالې په حقيقت کېنې هيڅ وجود نه لري دا خو دژوند سره تړلى شيان دى - او ددغه شيا نو يو ځاى کيده خو د ژوند نوم دى - په دواړو کېنې جلا هر يو ځان له هيڅ حيثيت نه لرى .

تر هر څه نينا نيسته معلو ميري د ژوند لار د موسيقي په ځليدو کېنې خپل هرڅه روښانه کړي - انسان ته غم او خو شحالې پر يوه ځاى شکاره کړى - دى په دى پوه کړى چه په نړۍ کېنې د بشر يت پرښه لار ساتل دده فرض دى . قدرت ددى موسيقي د رسو لار او تقسيم انتظام پداسې ډول کړى دى چه عقل ورته حيران پاته شى ددى د پاره يې د قابليت هيڅ مدهم ندى مقرر کړى - البته په مختلفو سيمو کېنې خلک د موسيقي په ترتيب کېنې خپل جذبات په مختلف ډول څرگند وي او دا راز يو څه فرق پکېنې پيداشي منگر په دا راز ديوى سيمې موسيقي د بلى سيمې د پاره نور خوند پيدا کړى - په داډول د بشر يت مشترکه جذبات سره شريك شى .

پردى مو ضوع د ليکلو د پاره ډير څه شته خو لنډه دا ده چه بايد هر بشر په خپل ورځنى ژوند کېنې څه نه څه وخت د مو سيقې دياره مقرره کړي .

از: س. استوار

## چشم غزال

شام و سحر ياد تو د لبر کتم  
 خاک ز هجران تو بر سر کتم  
 چون نشدى مونس من در جهان  
 شکوه ز جور تو به محشر کتم  
 با ده ا گر بى تو بنوشم بتا  
 خون دل خو يش به ساغر کتم  
 چشم غزال از چه بود د لربا  
 کى به دو چشم تو برا بر کتم  
 کى شنود يار ، فغان مرا  
 از چه دگر ناله مکرر کتم  
 با همه اين ظلم و ستم (استوار)  
 شکوه کى از يار ستمگر کتم

بښتون د غ

# هنر در خدمت...

بقیه از صفحه ۵

باوصف سابقه خوب وراضی کننده تیاتر های دولتی بشیوه «ساتریک هاو ودوالیها» نمایش های اغوا کننده را به علاقمندان تقدیم میکند که این شکل نمایش های آنها «رقص های فضیح و هیجان انگیز و موسیقی بی سرواھنگ های تقلیدی مسخ شده» نمایش های

متین و معقول را عقب میزند و بعوض پرورش ذوقها، آنها را مشحون و منحرف می سازد.

بعقیده من بهتراست يك كميسيون صاحب صلاحیت برای بقا و دوام و تضمین آینده هنر افغانستان و هنرمندان حقیقی آن بوجود آید تا از حقوق، حیثیت جلورویی های آینده و رفع نیازمندی های مادی و معنوی هنرمندان حمایت نماید و علاوهً فکری برای بهتر ساختن چهره نمایشها و از بین بردن اراجیفی که لطمه شدیدی بمقام هنر میزند، بنمایند، ولی بشکل فعلی هیچگونه امیدی به آینده هنر، موجود نیست.

۸- چون رژی وابسته به استعداد و قدرت تخیل و قدرت ابتکار است از این رو در هر رژی که تخیل و ابتکار و پذیرده های تازه هنری موجود باشد، همان رئیسور موفق تر و کامیاب تر است. چه در کارهای هنری اساساً تعلیم و تعلم مشران ثمر نیست که قسماً از آن توقع باید داشت، بلکه تمثیل، نقاشی، رسامی، هیکل تراشی، نویسندگی و شاعری از جمله پدیده های بیست که باید آنرا زاده فطرت و استعداد انسانها خواند و بدون استعداد فطری و قدرت تخیل و ادراک نمیشود در این راهها گامی فرا نهاد. اگر رئیسوری باتکای اسناد ببالد و عملاً کاری نتواند مسلماً نتیجه آن روشن است.

شخصاً خودم از رئیسوران، انجنیر رونق، خیرزاده، سید مقدس نگاه، رفیق صادق، رشید جلیا، قیوم بیسند را میتوانم نام ببرم.

پول مصرف خود را بدست آورد. ولی اگر افغان فلم، فلم های کم مصرف تهیه و آنرا با ممالک پیشقدم، در تبادلہ بگذارد، این امر ممکن شده میتواند اما نظر شخصی من در قسمت تهیه فلم در افغانستان، این است که فلم باید بصورت مشترک با یکی از ممالک پیشقدم تهیه و پرودیس شود تا از لحاظ مصارف و وسایل برای افغانستان اقتصادی تمام شود.

۵- دوبله فلم ها در افغانستان بعلت محدودیت بازار و محدودیت سینماها، غیر اقتصادی بوده و در شرایط فعلی اگر افغان فلم به اینکار اقدام میکند، جز ضرر بزرگ پولی، نتیجه بی بدست نمی آید.

۶- قسماً که بارها در تبصره های هنری روزنامه ملی انیس نوشته ام يك بار دیگر برایتان عرض می شود فلم هایی که مخصوصاً در این اواخر در سینماهای مانمایش داده میشود، فاقد ارزش های اخلاقی و انتباهی بوده و جز ترویج اعمال و حرکات ضد اخلاقی در خود چیزی ندارد.

عقیده من در مورد نمایش فلم ها این است که فلمها برای تزریق نکات اخلاقی و سجا یای انسانی و ترویج اساس های تربیتی و آموزشی باید نقشی را بتواند ایفا کند اگر قلمی نظر بشرایط زندگی برای ایده لوژیک و مطلوب نیست جز ضلالت و گمراهی و سوق طیفه ناپخته بسوی اوھام انحرافی، سودی از نمایش آن متصور نیست.

۷- یکی از علل عقب مانی تیاتر های دولت و حتی سقوط آن وجود همین ننداری هاست که این ننداری

۲- برای احیای هنر، نخست باید اهل هنر، سابقه داران هنر گرد هم جمع شده و روی يك نیست پاك و بی آرایش محض بخاطر عرض یابی های آینده و خدمت به آینده در این قسمت نظر بدهند و باهم مفاهمه نمایند، بطریقی که از مفکوره و عقاید آنان دولت بشدت پشتیبانی نماید.

۳- عقیده شخصی من در این مورد فقط تصفیه هنر از زواید و زلالت است. چه تا زمانیکه هنرمندان، مایوس باشند و هنر مقام خود را در اجتماع اخذ نکرده و از آن بصورت ارجافی استفاده می شود و در مقام تجارت قرار میگیرد دیگر نمیتوان جوانان را در این امر تشویق کرد و از استعداد شان استفاده نمود.

اما وقتی گرانتی های ثابت برای يك آینده روشن با امتیازات قابل توجه در هنر وجود داشت و دیگر قضاوت های مشحون و کور کورانه اشخاص حسود و بدبین از میان رفته و فضیلت آن با حمایت دولت و اشخاص خبیر و فهمیده موجود شود، لابد این تیره بالنفیسه استعدادها بر انگیخته شده و از این استعدادها بنحوه بهتری برای جریان های مثبت و مفید اجتماعی استفاده بعمل می آید.

۴- موضوع فلمبرداری عجالتاً برای افغانستان در شرایط فعلی چه از نگاه کیفیت و امکانات هنری و چه از لحاظ منافع اقتصادی دشوار بنظر می آید... چه وطن ما، بازاری را که بتواند مصارف اولیه فلم را تکافو کند ندارد. زیرا يك فیچر فلم با هر نوع شرایطی صرفیه کم آن باوهم بعلت محدودیت بازار، نمیتواند اقلاً ۲/۵

# مرد نفرین شده!

از دو بستر را مرتب میساخت .  
پرستار که واقعا از چهره اش نور  
دوستی و دل‌سوزی پدیدار بود ،  
بدین من ، سلامی کرد ...

پرسیدم : چه گپ است ؟  
گفت : جوانی را آورده اند که  
فعلا در اطاق عمل بیچاره‌بخو نشن  
می غلطد ... بعداً پرستار چشمانش  
را به نقطه نا معلومی دوخت ، دستی  
بکمر گرفت و بوظرف آسمان کرده ،  
چون کسی که از میان خواب سخن  
میگوید ، گفت : خدا حفظش کند ...  
خیلی جوان است .

میخواستم چیزی بگویم که بظرف  
الماری لباس بیماران رفت مرا مخاطب  
قرار داد و گفت :  
- بیچاره جوان ... بیا کالای  
خون آلودش را ببین !

حس کنجاوی ام تحریک شده  
بود ... پیش رفتم - بوت ها  
و جرابهایش پر از خون بود ...  
بادیدن لکه های خون قلبم لرزید  
و احساس وحشت کردم - درین  
وقت پرستار با دو انگشت خود  
کرتی مردی که نامش را نمی‌شناختم  
رویش را ندیده بودم بلند کرد ،  
تصادفا از بین آن چیزی بروی زمین  
افتاد ، یک کتابچه یادداشت بود که  
گوشه اوراقش رنگ قرمز بخود  
گرفته بود . نمیدانم چطور شد که  
آنها با پشت پا بکناری کشیدم ،  
تا توانسته باشم به آن دسترس پیدا  
و از محتویاتش آگاه گردم .

پرستار لباس هارا جا بجا کرده ،  
از اطاق بیرون شد و من هم بدنبالش  
بیرون آمدم در را بسته ، بطرف  
اطاقم پیش رفتم ... هنوز به اطاق  
نرسیده بودم که آواز بر خورد  
قدمهای پرستار روی سنگفرش  
دهلیز نوید دور شد نش را بمن  
داد ... با عجله و لسی با احتیاط  
برگشتم و داخل اطاق مجروح‌ناشناس  
گردیده کتابچه را از کناریکه بود ،

پراگندگی حواسم شده ... خیلی  
معذرت میخواستم ...!

گفتم : بینم چه مینویسی فکر  
نمیکنم مهمتر از ای باشه که درس  
بخوانیم !

نگاه دیدگان خاکستری اش را از  
روی صفحه کاغذ بر گرفت و بر  
مرغزار چشمان من پاشیده گفت :  
- چیزی نیست ... یاد داشتی  
بود از خاطرات چند روزیکه در  
شفا خانه بودم .

میخواستم بیشتر نگویم و شروع  
بدرس کنیم که شاگردان دسته  
جمعی فریاد بر آوردند :

- استاد ! خواهش میکنیم اجازه  
ببین ... سلیمه حتمی قبول میکنه  
تا یاد داشتهایش را بجا بخوانه فکر  
نمیکنیم خواهش ماره رد کنه ، چون  
موضوع خصوصی نیس .

به اجازه من سلیمه که قدرت  
تکلم عالی داشت با هیجان زیاد  
شروع نمود بخواندن یادداشتهایش :

آخرین شبی بود که در شفاخانه  
بودم ، برای اینکه فردا مرخص  
میشدم ، بخاطر بیمارانیکه در آنجا  
با من دوست شده بودند وساعتها  
با هم درد دل مینمودیم ، آنشب  
غذای کافی از منزل خواسته  
و ایشان را هم دعوت کردم ... غذا  
در فضای صمیمیت صرف شد .

آماده خواب بودم که آواز در مقابل  
اطاقم را شنیدم . خوب میدانستم  
که یکی دو روز است ، کدام بیماری  
اطاق مقابل را اشغال کرده است .

حس من بیجا نبود ، چراغ اطاق  
مقابل روشن شد و پرستار یکی

**نوشته : ا. شکوفه**

... ضربه بدر نواخت ، در را  
آهسته‌گشود - چهره اش بر افروخته  
و نفسش به شماره افتاده بود - اجازه  
خواست ، سلام کرد و رو برویم  
نشست .

همه حاضر بودند کسالت و گرمی  
ناپستان از قطرات درشت عرق  
که مثل شبنم بر گلبرگ چهره ها  
میلر خشید ، پیدا بود ، بخصوص  
بر چهره آنهایکه اندام نسبتا گوشت  
آلود داشتند .

مثل معمول انشائیرا که در منزل  
نوشته بودند ، ملاحظه میکردم ، همه  
گنگ آنها که چون آواز باد در نزار  
شنیده میشد ، برای من که معلم  
ادبیات آنها بودم ، بی تفاوت جلو  
میکرد . لحظه چند همه چشم ها  
بکتاب و گوش به آواز من بودند  
تا درس تازه بگوش ایشان بچکانم ..  
یکی از آن میان که گویی تمام  
وجودش کلمه و جمله شده و از نوک  
قلمش بروی کتابچه یاد داشتش  
میلوید ، سلیمه بود ( دختریکه چند  
دقیقه بعد از شروع ساعت اول  
تعلیمی داخل صنف شد) .

مخاطبش قرار داده گفتم :  
ممکن است بدس گوش  
فرادهی ! ... تو که درین چند روز  
هم حاضر نبودی .

مثل اینکه آوازم را عوضی شنیده  
باشد ، از پشت مژگان درازش با  
تعجب بمن خیره شد ، ولی چون  
دانست با او هستم بجا یسراستاد ،  
معذرت خواست و گفت :

- استاد ! ببخشید از اینکه  
متوجه حرف های شما نشدم ...  
امید وار هستم قبول کنید که بر دن  
بار بیماری این چند روز ، خستگی  
زیادی برایم بار آورده که باعث

برداشته و در همانجا او لین صفحه اش را دیدم و دانستم یادداشت‌مردی بنام (آرین) است که شغلش معلمی است .

آنشب از کنجکاوی زیاد و اینکه باید بدانم چه چیزی در لابلای اوراق یادداشت مذکور است ، خواهم نمیرد ... بی اراده دست به زیر بسترم برده کتابچه را بیرون آورده چنین خواندم :

\* \* \*

۱۲- جوزا :

امروز روز خوبی بود و من بالاخره پست جدیدم را اشغال نموده، معلم شدم . راستی که بسیار پرمسئولیت و خسته کن است . اگر بخواهم بصورت عادی و جبین کشاده پیش آمد کنم ، باید از درس و تحمیل

وظایف محوله درسی بالای شاگردان چشم پیو شم در غیر آن اگر نتیجه خوبی را انتظار داشته باشم و بخواهم اداره و تدریس را بصورت جدی بکرسی عمل قراردادم تعقیب نمایم بایست آنقدر بر خود اعصاب خود فشار آورم که سرم گیج و عضلات شقیقه هایم درد کند ... خوب بهر حال میگذرد .

۱۶- سرطان :

امروز درست یکماه و چند روز از آمدنم به این جا میگذرد - هنوز بتمام معنی باکتر و بیش آمدنیها عادی نشده ام ... مگر در طول روز هیچ خستگی و درد سری حس نمیکنم ولی شبها فکرهای گوناگون خواب را بر من حرام ساخته . گاهی از پشت

شیشه های گرد گرفته اطاق بازبان نگاه شاگردان بینوا و عریان آسمان را که ستارگانش مینامند، درس بردباری میدهم و ز مانی پرده هارا میکشم تارنگ پریده و غمزده ماه را نبینم و بیاد چهره خود نیفتم ...

شب از نیمه گذشته من در باره (او) فکر میکنم ... او بیکه تصور میکند من به رازش پی نه برده ام ... حال آنکه من کلمات دو پهلو و نگاه های پر تمنا یش را خوانده و صدای دلش را شنیده ام .

پریدگی رنگش شاهد است که همیشه به یک چیز توجه دارد و بیک نقطه فکر میکند که آن چیز چشمان من و آن نکته بجز عشق نیست ... (لطفاً بقیه این داستان را در شماره آینده مطالعه فرمایید)



سیمای موی طلایی کو چکتر از امروز بود و خستگی و وظیفه روزانه من وزرگشت باشاد او رفع میشد ، زندگی ما طراوت بهشت داشت.



# ستاسون پوښتنو

## خوابونه

دغزنی دسرای څخه میرمن فاطمی پوښتنه کړېده چه درنسانس معنی څه شی ده ؟

گرانی پوښتونکی !

داروپا دهنراو ادبیاتو په تاریخ کښی معمولا د پنځلسمی میلادی پیړی وروستی کلونه او ټوله شپاړسمه پیړی دهنراو ادب د ژوند دنوی دوزی یا رنسانس په نامه یادیری. په هغو وختو کښی خلکو دی دوری ته رنسانس نه وایه بلکه هغه به ئی دادبیاتو داعادی «اوکله کله» دپخوانی آثارو داسترداد دوری په نامه یادوله. د رنسانس څخه مقصد هغه غیر منتظره افق او سموالی دی چه دهنراو ادبیاتو په نړی کښی مینځ ته راغلی او په هنراو ادب کښی د شپه کارونو د پیدا کیدلو سبب شوی دی. که څه هم درنسانس دکلمی څخه په ذهن کښی دنوی ژوند مفهوم راگرځی مگر څرگنده خبره ده چه درنسانس تردوری مخ کښی هنراو ادبیات نه وه مړه شوی چه بیا به ژوندی شوی وی. حقیقت دادی چه درنسانس په دوره کښی یو ډول نهضت مینځ ته راغی چه دهغه له مخی دروم او یونان دلرغونی دورومتروک آثار دخاورو څخه راویستل شول. اودهغو په باره کښی تحقیق او مطالعه شروع شوله.

دهغو دپیژندنی دپاره کوشش وشو اودهغو داصولو او قواعدو پیروی ته توجه وشوه.

په دی دوره کښی دهنراو ادبیاتو شوقیانو زیار ویستلی دی چه دپخوانی هنراو ادب پرپیژندنه علاوه دلرغونی تمدن پرټولو شیانولکه مناظر او ودانی اودهنرمندانو پرافکارو احساساتو ذوق، آدابو او عاداتو علمی احاطه حاصله کړی.

## بقیه هنر تهته...

از هر گوشه و کنار مملکت مانند مرحوم ذره، سایر هراتی، استاد بیسبدو نادم و قایل وغیره گرد آمدند. علت این راکه بعضاً از اکتور های آن زمان که حال نمیخواهند بروی سستی ظاهر شوند نمیدانم.

فعلا ریاست کلتور سعی میوزرد تا یک عده از هنر پیشه گان را گرد آورده به آنها موقع دهند. ولی نسبت بعضی معاذیر اینکار امریست بس مشکل. بعقیده بنده اگر ریاست کلتور میخواهد ازین راه به هموطنان و هنر پیشگان مساعدتی کرده باشد لازم است پوهنی نننداری را از راه مالی تقویه نماید تا هنر پیشرفته و مردم از راه قوه سامعه وبا صره مستفید گردند.

فعلا اکتوران جوان وو رزیده که موجود اند مانند ښاغلی هدف، عادل، حارس، میرمن حبیبه عسکر، میرمن پروین صنعتگر، مزیده سرور، میرمن زرغونه وغیره. اینها کسانی اند که هنرا دوست داشته و برای احیای آن مبارزه مینمایند.

### دیروگرامونو پاتی برخه

دوهم سرویس دشبلی د۷ بجو تر ۱۱ بجو پوری

۶-۵۵ دراديو افغانستان آرم اود

پروگرام معرفي

۷-۰۰ دپښتو نستان خپرونه

۸-۰۰ دپښتو اودری خپرونه

۸-۳۰ دهفتی دموسیقی پروگرامونو

څخه منتخبی پارچی

۸-۴۵ سرود هستی

۹-۰۰ راډیو ډرام

۹-۴۵ موسیقی

۱۰-۰۵ دوه طرزه سندره

۱۰-۰۰ دری خپرونه

۱۰-۱۵ لویديز بین المللی موسیقی

۱۰-۵۵ مناجات

۱۰-۵۷ پادشاهی سلام

۱۱-۰۰ ختم

دسوریاد مینځنی ښوونځی زده کوونکی پیغلی صالحی غزنیوال اودجیبی د لیسې څخه ښاغلی عبدالمنان پوښتنه کړېده چه جالینوس څوک وو .

گرانو پوښتونکو !

جالینوس دپخوانی نړی یومشهور طبیب وو چه دده ترزمانی وروسته ئی په ټولو دورو کښی ستره اغیزه کړېده. دهغه طبی عقاید په اروپا کښی تراوولسمی پیړی او په آسیا

کښی ترنولسمی پیړی پوری د توجه وړ وو. جالینوس په (۱۲۹ یا ۱۳۰) میلادی کال دکمکی آسیا پرگامن کښی زېږیدلی دی دده پلارنیکون نو میده چه دښار یودیر شتمن سړی و اود وړوکتوب څخه دجالینوس روزنی او ښودنی ته متوجه شو. جالینوس چه پنځلس کلن شو. پلار ئی دتحصیل دپاره د فلسفی استادانوته واستاوه

ځکه نو هغه لومړی فلسفه زده کړه او ترهغه وروسته ئی دطب تحصیل وکړ.

جالینوس اتلس کلن و چه پلار ئی مړ شو. او چه شل کلن شو نودازمیر

خواته ره ی شو. او په هغه ځای کښی ئی ځینی رسالی تالیف کړی. ترهغه

وروسته سکندر ئی ته ولاړ او څلور کاله هلته پاتی شو. ددی ځای څخه

واپس خپل هیواد ته ولاړ او په طبابت لگیا شو. څه موده وروسته دشهرت او

ثروت دگټلو دپاره روم ته ولاړ او په هغه ځای کښی ئی دطب او فلسفی

په تدریس لاس پوری کړ.

جالینوس به څو ژبو پوهیده او علاوه

په طب او فلسفه ئی ریاضی او معماری هم زده وه هغه ډیر کتابونه لیکلی دی

دجالینوس دمړینی نیټه ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی کال گڼل کیږی.

# دپښتو دملی ادب...

(۸۵ مخ پاتی برخه)

والدین شان سبب این مرض شده است .

البته پیش از اینکه این مسایل شکل و خیمتر را بخود بگیرد ، باید والدین بسرعت در پی علاج آن برآیند ، همه میداند نیم که دندانها نظر به عواملی رنگ خود را تغییر میدهد پس برای جلوگیری از آن باید لا اقل سال یکمر تبه بداند کتر دندان طفل را رجعت دهند .

که مرض تنها افتادن و تلف شدن دندان نبوده ، بلکه مصاب الاشهها به بعضی میکر و بسها که سبب ظهور خون در بین دندانها می گردد ، نیز نوعی از امراض دندان نامیده میشود . پس لازم است که اهتمام مادر در حفظ سلامتی دندان طفل باید از مرحله حاملگی شروع گردد که ممکن این امر چیز عجیبی بنظر بیاید ، اما در حقیقت عملی نمودن آن خیلی آسان است ، واضح است که مرحله حاملگی از حیات بدائی جنین نمایندگی میکند که بعد از ماه ششم شروع میشود . و نکته قابل اهمیت برای یک مادر انتخاب نوع غذا است .

یک مادر باید آن نوع غذا را صرف نماید که محتوی از تخم ، شیر و غیره لبنیات باشد . در مرحله شیرخوارگی قبل از ظهور دندانها ، باید غذای طفل ویتا مین (د) و ویتا مین (س) را که دارای مواد فوسفور و کلسیم میباشند احتوا نماید . و بعد از اینکه دندانهای شیری ظاهر میشوند اکثر والدین به اساس اینکه در سن بلوغ دندانها عوض میگردند ،

به آن اهمیت نمیدهند . در صورتیکه خطای بزرگی را در حق طفل خود مرتکب میشوند .

چنانچه بعضی از ایشان معتقداند که برس دندان برای طفل خورد ضروری نیست - در حالیکه دکتور

داحساس د خاوندانو نه باج اخلی اوروغ زپه تری نشی تیر یدلی . دادی دخو شحال خان دننگ دتو رواو دغیرت دزغرو دبرینبنا میدانونوته مخ اووو او گورو چه در حمان په مرغه زار اود حمید په لاله زار کبسی کوم قومی گلونه دی چه دهمیشه بها رتسل پری کیدلی شی لو موپی چه زمو نر سترگی دخو شحال خان دانغری په یوه خالانده سپرغی انجنیلی هغه آزادی خواه مجاهد ملی شاعر بناغلی اجمل ختک دی وایی .

**ملگرو تش په لوگیلو ونه شوه** **دازوپ خوړلی گلستان و سیزو**

د نوی گل دپیکو دپاره به دی شعر کبسی دقومی ژو ندهغه ټوله فلسفه نغښتل شو یدله دکومی دپاره چه دشلمی صدی منادی به ولسو نو بانندی غږ کړیدی اوهره کړی یی سپار بنتنه کوی . یقین دی چه دپښتو نستان ولس به دخپلو ملی درد ونو د علاج دپاره دغه شعر دغاری تعویز کړی او هیخ کله به یی له خانه جدانه کا ندی . دباگرام په همدغه درنه لمن کبسی چه دیو بل ادیب پښتون بنا غلی سید رسول (رسا) قومی گلونو دبا غچی یو نادره گل مونږ دخان په تماشا کړ وهغه دده دغه شعر دی چه :

که با برپه قار دی ډیر لو دی پښتون ته

خوک شیر شاه به رب پیدا کړی همایون ته

دا فغان په ننگ به بیاو تری توره

تاج و تخت به بیا په سر کا ندی پښتون ته

ددی شعر لوی مزیت دادی چه دلوی پښتو نخوا او لسونه دتار یخ په پښتو ټا لونو خنکوی او هغه خوب ته یی نه پر یردی کوم چه یی دژپ و عظمتو نونه غافله کول غواړی . دپښتو په دغه روان کا روان کبسی چه نن سبا خوک دغیرت په کنډو او دپښتو نولی په غریزه ورشو کبسی شپي ورخی سبا کوی هغه دغزل پلار استاد حمزه دی . چه چا خبره اباسیند په کوزه کبسی خای کولی شی .

حمزه صاحب چه خپلی شا عری له دپښتو او پښتون ولی ما لکه په کوم مهارت ورکړیده دا اعجازیواخی دده برخه ده او په روان وخت کبسی ددغه ملی انځور دجوړولو په کار کبسی بل دغسی اوچت فنکار نه لیدل کیری . مبالغه نده دادی وایی وری .

وایی اغیار چه ددو زخ ژبه ده

زه به جنت ته له پښتوسره ځم

(پاتی په ۲۹ مخ کبسی )

چنانچه اگر تعمیری از اساس پخته بوده و به غور و تعمق بناء گردد ، از خطر هر گونه آسیبی محفوظ میماند - اما اگر اساس آن خام بوده و تعمق بکار نرفته باشد هر لحظه خطر تخریب تهدیدش مینماید .

معالج دندان برس کردن دندان را برای طفل از سن خوردی مشوره میدهد . زیرا اگر اساس خراب باشد علاج آن طبیب رادراضطراب می اندازد و طبیعی است هر چیزیکه از اساس خوب باشد ، به نیکویی می انجامد

# صفحه‌ی دوستان

## نگاه‌هاو

بمقابلش قرار داشتیم ...  
او بعد از اینکه لحظه‌ای چشمانش را بچشمانم دوخت ، آهسته پرسید: میخواهم بدانم کی را دوست داری و در قلبت محبت کدام شخص جادا رد ؟  
چشمانم را پایین انداخته و در پاسخ گفتم:

این موضوع باید جزء اسرار باشد . لیکن او بازم اصرار ورزید . در حالیکه نگاهم با نگاهش مقابل بود ، گفتم : همین قدر می توانم بگویم که آن شخصی را که دوست دارم یا بنا بر گفته ات قلبم را بدستش داده‌ام تو او را خوب می شناسی و حتی بیشتر از من با عادات و کردار او آشنا هستی .

در حالیکه در برق نگاهش ، خشم و ناراحتی موج می زد ، میگفت مرا ناراحت مکن ، در کلامت يك عالم ابهام است ، خواهش میکنم سخن را از پرده لافافه و کنایات بیرون نمايي و زیاده تر مراد آتش ناراحتی و ناآرامی مسوزان ، در حالیکه بر لب لبسم داشتم ، گفتم : آه سخنانم ابهام آمیز نیست ، بلکه بصراحت لہجہ حرف میزنم . در نگاهش تا باوری مشاهده نمودم و بعد از کمی سکوت گفت هنوز هم نمی فهمم که هدف و مرام شما چیست ؟

گفتم: من بصراحت حرف میزنم و آن کسی را دوست دارم ، تویی ، تو و قلبم همیشه با تو خواهد بود ..

طوبا «امیریان»

محصله پوهنځی ادبیات

## او خواهد آمد

امروز از همیشه بیشتر مضطربم . اما علت این بیقراری را نمیدانم . مرا چه میشود ؟! طبیعت رنگ دیگری به خود گرفته . در آفتاب يك نوع حرارت دیگر حس میکنم ! نسیم مسانه می وزد . بر گسای - زمردین درختان ، رقص کنان بهر طرف پراکنده میشود!

جویبار خنده کنان میرود . همه خوش و خرم بنظر می آیند . و باز بان مر موزی میگویند : او خواهد آمد ....! قلبم میتپد و از تپیدن آن لذت میبرم . هر ضربه قلبم مژده خوشی بمن میدهد .

آری ضربان قلبم میگوید : او خواهد آمد ....!

م ، حسین (تاجرزاده)

## آرزو

خواهم ترا که پیش رخ دیده  
واکنی  
با صد هزار شوق  
دست ترا ببوسم و دردم دوا کنی  
باز آئی تا که باز  
فریاد شوق را تو ز قلبم رها کنی  
با شعور آرزو  
لبخند مهرسوی من ای دلربا کنی  
زین پس روا مدار که اشکم رها  
شود

و ز درد عشق تو

درمانده و شکسته دل بینوا شود  
ای آرزوی من!

بر گرد سغوی من  
بر گرد بسوی من

«نثار علی فریاد»

## دمینی اور

هیچ می ستا له دیره غمه نکره سود  
کری چا دی به غمونو کنبی بهبود  
هسی غرق یمه ستا به فکر او په سودا کنبی  
چه می چا سره نه گفت شته نه شنود  
خوک خندا کری خوک محبت کری خوک سرور  
خما دغم نغمه ژړا ده هم سرود  
خما ز په د ستا له غمه هسی دود شو  
لکه خوک چه سپلنی کری په او ر دود  
چه می ز په د ستا د غم په اور کباب شو  
بوی دمینی شو تری پور ته لکه عود

لکه تاباندی مین چه «مقامی» دی  
مین نه و په ایاز باندی محمود

(ولی مقامی)

# د پښتو د ملي ادب جاودانه شوغالی

يادا چه :

د حمزه صاحب دغه شعرونه که  
دقو می ادب په کنډه باندي څوک  
وتلی او بیا د زړه په ستر گو ددغی  
قیمتی بی بدله پو ټی خا متا او د  
ریښمو د سپڼسو یو ځای کولته نظر  
وکا ندی نوهله به ددغو شعرو نو  
په ارزش پوی شی اودا حقیقت به  
ومنی چه حمزه صاحب رښتیا باسیند  
په کوزه کښی ځای کړیدی - که مونږ  
په خپلو ورکو ملغلرو پسی رښتیا  
دعمل پیلو ځی ولگوو ویلی شم چه  
دخپل تاریخ په لویه لمن کښی به  
دقومی اوملی ادب داسی سر مایی  
ومومو چه پیر هیر شوی خوبونه به  
راته بیا رایاد کاندی اود ملی ثقافت  
دنوی مانی په جوړلو کښی به دټول  
ولس دماغ زړه او اعصابو ته له  
سره نوی قوت ورو بخښی د پښتونستان  
دملت مخ ته چه همیشه دژانداری ماضی  
دغیرت غرونه ولاړدی له دی اصل نه  
دوی هیڅ کله دهغه حقیقت نه سترگی  
نشی پټولی کوم چه دوی ته په میراث  
پاتی دی . داددوی ملی وظیفه ده چه  
خپل تاریخ تعقیب کړی .  
اود هغه کار نه چه وکا ندی دکوم  
نه چه ددوی تاریخ همیشه ځان ساتلی  
دی .

ور وزی با نه زلفی لیمه پښتا نه  
څنگه یو ځای شو پښتا نه پښتا نه  
لږ می نظر ته هر کلی اووا یه  
رټلی نه دی میلما نه پښتا نه  
ز لفی کمځی کمځی بنګلاکڼمه  
ولی دیوی خوا ره واره پښتا نه  
چه پښتنه پښتو یی هیر ه کړ له  
ددوله یا د وا وو ا ته پښتا نه  
کار یی د ز لفو د بنو یودی  
له خو یه یو دی لوی او په پښتا نه  
په خو له خو وا په پښتا نه دی ښه دی  
وا یه چه څو مره دی له ز په پښتا نه  
خو چه له زه او ته یوزه نه شو جوړ  
نه به شی جوړ ته زه او ته پښتا نه  
چه لوظ او کړی بیایی نه ماته وی  
پهژ به ټلک وی وا په ښه پښتا نه  
ښه د ژو ندی څو شملی پاتی دی  
اغیاره ! لاڅو نه دی هر ه پښتا نه  
چه سنا جبین ته می نظر ور سید  
تلی شی سمپو ب می ته او که نه پښتا نه  
څار دی له ستر گو دو ه خو یونه لری  
کله څوازه کله تر اڅه پښتا نه  
بیل دو ی خیر چه دیو لاس گونی وی  
دا په نړی کښی یو پنځه پښتا نه  
سست شو حمزه! دا یشیا نبصو نه  
لکه لو گی چه مو سا په پښتانه

## دنبالۀ آرامش واقعی

شد ، درین اتاق پناه ببرید به آنچه  
در آن جا ، پدید آورده اید ، مشغول  
شوید و در عالم تصور از همه مزایای  
راحتی آن استفاده کامل بردارید ،  
در روی چوکی قرار بگیرید ، چشمان  
تانرا ببندید و درین عالم زیبابدنبال  
رؤیای شیرینی فرو بروید ، وقتی  
راکه درین کار صرف میکنید ، تلف  
نکرده بلکه با آن انرژی تازه گرفته  
اید یعنی قوایی را نصیب شده اید  
که بخوبی میتواند در برابر فشار  
چند لحظه قبل بشدت مقاومت بکند.

ذهنی پدید آورید ، این اتاق را با هر  
چه دوست دارید ، تزئین بدهید ،  
مثلاً مناظر زیبا ، اشعار دل انگیز ، مطالعه  
وامثال آن میتوانند وسایل تزئین  
اتاق شمارا تشکیل بدهند ، گو شمش  
کنید هر چیز ساده آرام وزیبا باشد ،  
مثل اینکه واقعاً اتاقی را تزئین  
میکنید ، در تزئین این اتاق نیز توجه کامل  
بعمل آورید ، و با هر گوشه و تفصیل  
آن بخوبی آشنا باشید ، پس وقتی  
که نا راحتی و یا فشاری بشما وارد

حقیقت راحت ذهن و سلامت شعور  
انسان محسوب میگردد .  
وقتی شما به راز استراحت پی  
بردید و موفق شدید به اخلاص های  
وارده جواب نگویید و فوراً در پاسخ  
آن نپر دازید ، شانس کشف یک  
اتاق آرام را دردا خل وجود خود  
بدست بیا ورید ، آری همان اتاقی  
که همه مابدان سخت نیاز مندیم .  
ماباید از روش این جوان بیاموزیم  
و این مرکز آرامش را بدست آریم  
راه بهتر آن ، اینست که باید در  
عالم تصور برای خود یک اتاق کوچک

## بقیه انفعالات جوانی

## جدال کهنه و...

بقیه صفحه ۷

که خواهند فرستاد، عقاید و آراء خود را بیان خواهند کرد و گرهی را که درین رشته پیدا شده است، بقوه منطق صحیح، خواهند کشود...

مطلبی را که در پایان این اقتراح، لازم است یاد آوری شود، این است که لطفاً محدودیت صفحات مجله را در نظر بگیرند و یا سخنها را چه بیشتر فشرده و مختصر بنویسند. با تقدیم تشکرات قلبی و قلبی

ناصر طهروری

نیز باید بجوان عزیز وطن گوشزد نمود که جمیع اعمال و کردارها اکتسابیست، یعنی ما آنهارا از محیط خود آموخته ایم و باز هم می آموزیم البته قدرت و استعداد آموزش مو ضوع جداگانه است، اما باید بصراحت گفت که ما همه تمام نمونه های اعمال و کردار خود را از مادر تا بمرگ می آموزیم و آموزش پیوسته دوام دارد بنابراین همین دوام آموزش است که ما قدرت آنها داریم تا به نمونه های اعمال و کردار خود بدیده بصیرت نگرینستند و در آن تحول مطلوب و خواستنی را بوجود آوریم پس وظیفه جوانان ما بسی سنگین است و نباید جوانان افغان منتظر باشند تا بعد از انجام یک کار خطا و ارتکاب یک خطی در صدد اصلاح اعمال خود بر آیند بلکه باید نتیجه همچو یک عمل را از تجربه دیگران بیاموزند و خودبران سر مشق باشند.

### تصحیح ضروری

سطر ۱۸ ستون اول صفحه ۶ (جدال کهنه و نو) که با کلمه «حاسد» شروع شده مربوط اخیر ستون مذکور میباشد. لطفاً تصحیح فرمایید...

دقت مینماید و یا آنکه در مسایل سطحی و سرسری دیده و هر چیز را سهل و ساده مینگرد، آیا او در انجام کارها، زود خوش و خفه میشود؟ اندک رنج و غضبناک است؟ یا خنده رو و خوش گذران؟

همچنان، آن جوان خواهد دریافت که در معامله و پیش آمد با دیگران تا کجا آداب معاشرت محیط اجتماعی خود را رعایت مینماید و به آن پایبند و معتاد میباشد، به همین اساس او بحرکات و سکنات خود بدیده بصیرت نگرینستند و در می یابد که تا کجا حرکات او مو زون است و بجهت اندازه حرکات غیر مو زون از وی سر میزند، به اساس این قضاوتها و وقت در اعمال و کردار خود، جوان میتواند در پی اصلاح بعضی از عادات و طرز تفکر خود برآید و عقده های روحی خود را یک بیک بکشد.

روی این مقدمه یقین دارم هر جوان افغان مجموعه های عمل و کردار خود را طرف دقت و مطالعه شخصی قرار خواهد داد و خواهد دید که در مجموع اعمال او کدام یکی از این جهات کردار غالب است آیا پسر و دختر جوان در امور روزانه حیات و اعمال خود بسیار دقیق است، در هر موضوع قبل از اقدام بعمل فکر و در پایان این مقدمه این نکته را

## زن و شعر...

بقیه صفحه ۱۰

پانصد بیت شعر است و سروده هایش برآستی روان و دلچسپ و در عین حال دارای معانی و مضامین بدیع است چنانکه از غزل زیر پیداست:

دل عشاق کرد عارضت مستانه میرقصد

بلی چون شمع روشن شد، دو صد پروانه میرقصد

بهر جا پر تو نوری زانوار خدا باشد

یکی در مسجد و دیگری میخانه میرقصد

مگر نقاش در بتخانه زد نقش جمال تو

که از شوق تو می بینم بت و بتخانه میرقصد

مرا دیروز و اعظ و عظ ترک عشق میفرمود

شکست امروز پیمان، بر سر پیمان میرقصد

دل چون دام زلف و دانه خال تو می بیند

ز ترس دام می لرزد، ز شوق دانه میرقصد

مگر باد صبا از چین زلفش نکستی دارد

که بلبل در گلستان، جغد در ویرانه میرقصد

که باشد در پس پرده نوای دلبری دارد

ز آوازش بین مستوره را دیوانه میرقصد

# نمکدزدی



## تاریخ تکرار شد!

اسلم پسر جوان یکی از نویسندگان معروف وارد خانه شد و پدرش از مشاهده رنگ پریده او متوجه شد که پسر او فریاد زد:

اسلم! چیه شده ها کدام جا پیت درد میکنه؟

پسر در پاسخ گفت:

نه پدر!

نو یسنده پرسید:

پس چرا رنگت پریده؟

پسر جواب داد:

آیا بیاد شما هست که حکایت میکردید که در زمان جوانی یکروز هرچه داشتید در قمار باختید؟

پدر گفت:

هان، این واقعه مثل اینست که دیروز اتفاق افتاده باشد، جزئیات آنرا بخوبی یاد دارم، ولی این سؤال توجه ربطی به سؤال من دارد؟

### تهیه و ترتیب: در نمک دزد

پسر جواب داد:

خوب پدر جان! این را هم بیاد خواهید داشت که وقتی در یکی از مقالات خود نوشته بودید که تاریخ تکرار میشود؟!

پدر بعد از لحظه ای مکث گفت:

بلی، من این مطلب را در چند مقاله نوشته ام، ولی مقصود تو ازین همه سؤالات چیست؟

پسر در جواب گفت:

چیز مهمی نیست پدر جان! باز هم در خانه ما تاریخ تکرار شده است....!

### طبيب دقيق!

خانم، لطفاً بفرمایید چه شد که شما از دکتور خودتان قهر کرده و نزد این دکتور آمده اید؟

زن: صدمبارنگتم روی جاده دست به من زن!

### غذایی که خانم می پزد!

خانم در حالیکه بسیار عصبانی بود، خدمتکار را مورد عتاب قرار داده گفت:

کل چمن! از صبح تا بحال غیر از اینکه با آن زنکه بی تربیت خدمتکار همسایه حرف میزدی و میخندیدی دیگر چه کاری کرده ای؟ خدمتکار جواب داد:

مرا ببخشید خانم، اگر کارم پس مانده باشد، الساعة انجام میدهم! خانم که عصبانیتش دمدم زیادتر میشد، پرسید:

خوب بگو که راجع به چه چیز حرف میزدید که اینطور هردو بلند بلند خنده میکردید؟

خدمتکار در پاسخ گفت:

چیزی نبود، من حکایت غذا پختن شما را برای او میگفتم.



بله، همانطوریکه خواستید موضوع را عوض میکنم و میپردازم درباره فواید بادنجان رومی...!



از بالا به پائین: داستان مستی که خوابش برده بود....

برای اینکه من سرم دردمیکند و او میخواهد سینه و پهلو من را معاینه کند...

### مساوات!

نامزد (پسر) - محبوبه من، وقتی که عروسی کردیم حتی غم و غصه خود مانرا نیز باید بصورت مساوی باهم تقسیم کنیم.

نامزد (دختر) - عزیزم! من که بحمدالله هیچ غم و غصه ای ندارم. نامزد (پسر) - درست است ولی بعد از عروسی، حتماً صاحب غم و غصه خواهم شد.

### پښتوانه پښتانه

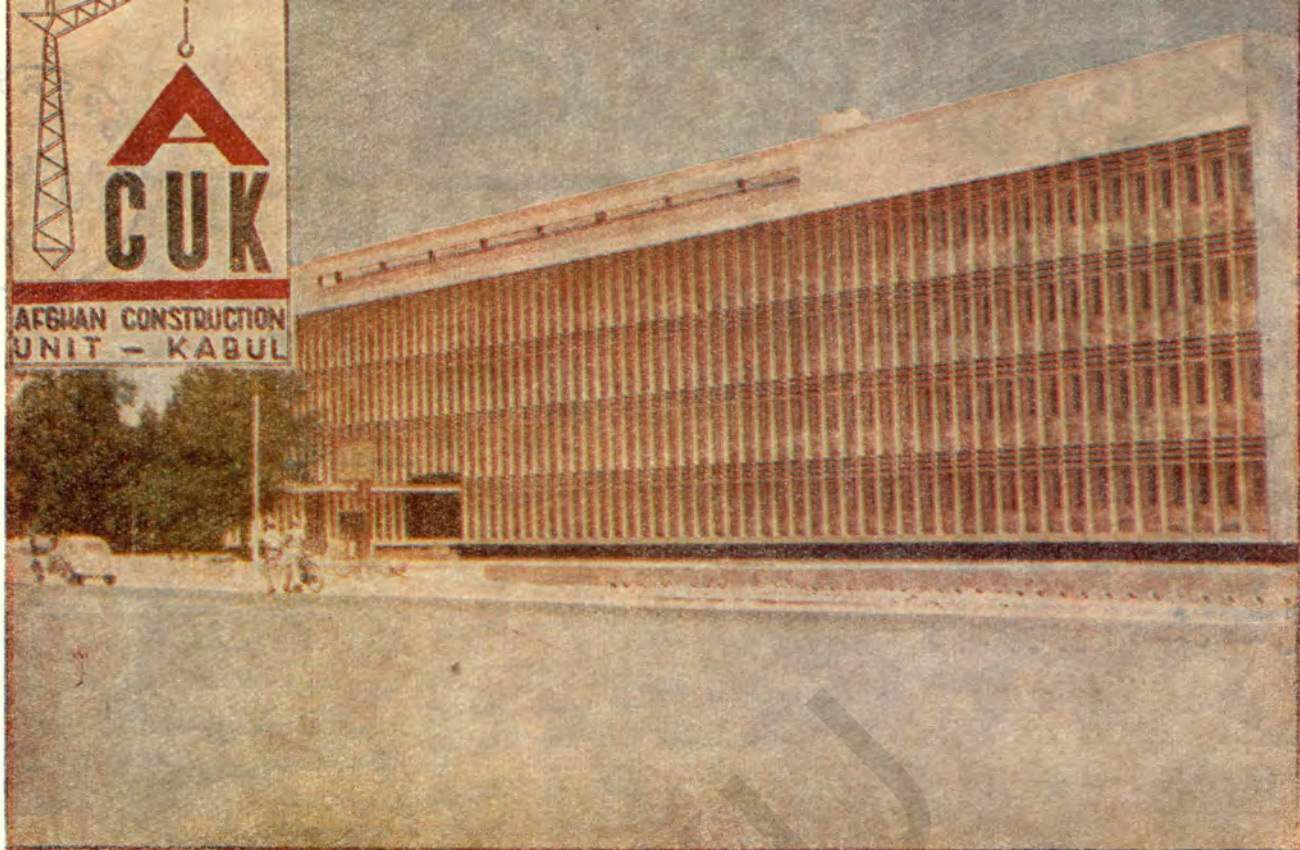
دامتياز خاوند: راديو افغانستان  
مسئول مدير: محمد ناصر طهروی

### دليکوالو کمیته:

محمد کلاب ننگرهاری، عبدالله غمخور، پروین علی او عبدالله نظمی

### قیمت يك شماره:

در مرکز - دو افغانی  
در ولایات - دو افغانی و ۰۰ پول



دستگاه ساختمانی افغانی با عمارت ساختمان های زیبا و محکم بسویه عالی، مشتریان خود را جلب و بیگانه موسسه ایست که عمارات بزرگ شمارا به وجه احسن و مشخصات زیبا آباد میکند دستگاه ساختمانی با تجارب کافی متخصصان و پرسونل آزموده، وسایل و وسایط عصری مجهز است و فابریکات ما فرمایشات شما را می پذیرند.

فابریکه نجاری - بهترین مبل و فرنیچر دفتر و منزل شمارا با بهترین اسلوب مطابق دلخواه شما تهیه میکند.

فابریکه مواد کانگریتی - هر نوع کتاره، بلاک سقفی و پایپ سمنتی را بدسترس شما میگذارد.

دستگاه جغل شویی - انواع ریگ سورت شده را به سائزهای مختلف و قیمت مناسب در هر وقت تقدیم مینماید.